

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره بیست و یکم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳ (پیاپی ۴۱)  
(ویژه‌نامه حقوق)

آسیب شناسی نظام عدالت کیفری ایران

دکتر محمدجعفر حبیبزاده\*

دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

تضمین حقوق شهروندان و اجرای عدالت کیفری، از وظایف اساسی نظام عدالت کیفری است. اگر تحقق این هدف امکان‌پذیر نباشد؛ با بحران مواجه هستیم و باید با نظر داشت این سخن که بحران عبارت است از ایجاد تنگنا و گسست اساسی در یک سیستم، به نحوی که حرکت آن سیستم متوقف یا دچار نلزل گردد و از حالت عادی خارج شود؛ به دنبال آسیب شناسی آن برویم. منشأ بحران متفاوت است؛ لیکن نتیجه آن نارضایتی عمومی از عملکرد دستگاه متولی عدالت کیفری است. منابع بحران اعم از ساختاری و رفتاری است. عمده‌ترین علل رفتاری بحران عبارت است از: سیاسی شدن دستگاه عدالت کیفری؛ رویکرد غیرحقوقی به اصل تفکیک قوا و استقلال قضات و عملکرد نامطلوب مسؤولان نظام عدالت کیفری.

علل ساختاری بحران عبارت است از تورم نهادهای قانون‌گذاری و تورم مراجع کیفری. آثار بحران عبارت است از: افزایش جرم؛ هم به لحاظ جرم انگاری و هم به لحاظ بزهکاری، انسداد و وقفه در فرآیند کیفری، راه‌حل خروج از بحران عبارت است از: تحقق اصل حاکمیت قانون و تلاش در جهت تعمیم فرهنگ قانون‌پذیری و اصلاح سیاست‌های کلی از طریق تشکیل یک ستاد کاری متشکل از صاحب نظران امور حقوقی و اجتماعی است.

واژه‌های کلیدی: ۱. حقوق کیفری ۲. نظام عدالت کیفری ۳. قوه قضائیه ۴. دادگاه کیفری

۱. مقدمه

در یک نظام سامان یافته حقوقی، وجود یک سازمان قضائی قانونی و منسجم، همراه با مقررات عادلانه و شفاف، برای رسیدگی به تخلفاتی که توسط شهروندان از هنجارهای اجتماعی و قانونی صورت می‌گیرد، از بدیهی‌ترین امور است. تضمین حقوق شهروندان و رعایت عدالت قضائی، به ویژه در قلمرو مسائل کیفری، وابسته به شفاف بودن ساختار سازمان یاد شده، به لحاظ حدود اختیارات و قلمرو صلاحیت آن و قوانین مورد عمل است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ساختار کلان قوه قضائیه، به عنوان متولی اصلی تحقق این هدف پیش‌بینی شده است. بر اساس اصل ۱۵۶ ق.ا، قوه قضائیه پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت است. بر اساس بند ۴ اصل یاد شده، کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزائی اسلام، یکی از وظایف مهم قوه قضائیه است که اجرای این وظیفه، در کنار وظیفه‌های دیگری چون احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع قرار گرفته است. به منظور دستیابی به این هدف، اصل ۱۵۷ ق.ا، برای مدیر این قوه شرایطی در نظر گرفته است. اگر شرایط یاد شده، یعنی عدالت و آگاهی به امور قضائی و قدرت مدیریت و تدبیر، در عمل تحقق یابد؛ می‌تواند جهت‌گیری کلی این قوه را به سمت تحقق یک سازمان قضائی عادلانه سوق دهد تا دادگستری بتواند

\* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی

مرجع دادخواهی و رسیدگی به شکایت‌ها و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت باشد. قضاوت راجع به این که آیا ظرف ۲۴ سال گذشته، مسیر حرکت قوه قضائیه، در جهت رسیدن به اهداف یاد شده در قانون اساسی بوده است یا نه؛ نیازمند دسترسی به اطلاعات و آمارهای دقیق مربوط به چگونگی عملکرد دستگاه قضائی و با توجه به واقعیت‌های زمانی و به ویژه شرایط اجتماعی و سیاسی بعد از انقلاب اسلامی است. با وجود حرکت مثبت سال‌های اول پیروزی انقلاب، با گذشت زمان تحولات و تغییرات مدیریتی و ساختاری این قوه، همزمان با پیچیدگی امور و پیدایش پدیده‌های جدید و بحران‌های اجتماعی، در جهت تأمین اهداف یاد شده نبوده است؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد، قوه قضائیه در اجرای عدالت کیفری دچار بحران گردیده است؛ هر چند ممکن است ادعا شود بحران تنها مربوط به دستگاه قضائی نمی‌شود و در پیوستگی با سایر بخشها ایجاد شده است و در سال‌های گذشته، بازتاب آن، به دلایل مختلف، آشکار گردیده است؛ لیکن از این نکته نباید غافل بود که متولی اصلی اجرای عدالت کیفری دستگاه قضائی است و سرانجام بحران نبود عدالت کیفری به نام آن ثبت می‌شود.

بحران عبارت است از ایجاد تنگناها و اختلال اساسی در یک سیستم یا مجموعه است؛ به نحوی که حرکت آن سیستم متوقف یا دچار تزلزل گردد و از حالت عادی خارج شود. در هر سیستمی، عوامل متغیر تشکیل دهنده آن، باید در حدود و قلمرو معینی نگهداری و محافظت شود. در غیر این صورت، حالت تعادل سیستم به هم می‌خورد تا جایی که امکان فروپاشی و محو کامل و جایگزینی سیستم دیگری به جای آن، وجود پیدا می‌کند. چارچوب فکری یک بحران وضعیتی است که نظم سیستم اصلی یا سیستم‌های فرعی را مختل می‌کند و پایداری آن را به هم می‌زند (کاظمی، ۱۳۶۶: ۴۳۳-۴۳۵).

ایگارد مورن<sup>۱</sup> معتقد است؛ یک بحران چهار ویژگی دارد: « ۱. یک یا چند اختلال ایجاد می‌شود؛ به نحوی که نظام دیگر قادر به ارائه راه‌حل برای مسائلی که تا پیش از این به حل آن‌ها قادر بوده، نباشد؛ ۲. افزایش بی‌نظمی‌ها و نوسان‌ها که نظام دیگر موفق به مهار آن نباشد؛ ۳. سخت شدن نظام به نحوی که قادر به انطباق خود با تحركات پیرامون خود نمی‌شود؛ ۴. آغاز فعالیت‌های پژوهشی به منظور یافتن راه‌حل‌هایی، برای خروج از بحران » (گسن، ۱۳۷۷).

البته منشأ بحران ممکن است، متفاوت باشد؛ چنانچه نتیجه آن نیز متفاوت است. علمای علوم اجتماعی، بحران را به انواع مختلف تقسیم کرده‌اند. از نظر منشأ، بحران ممکن است ناشی از رشد یا توسعه جوامع نو پا و در حال پیشرفت و یا ناشی از تحولی که در جوامع رشد یافته، ایجاد می‌شود باشد که نوع اخیر ممکن است، ناشی از پیشرفت و ترقی و یا زوال و افول باشد. معیار اساسی این تفکیک باید در خصیصه پدیده محل که پدیدآورنده بحران است جستجو شود. زمانی با بحران ترقی رو به رو هستیم که بحران در جهت استحکام، انسجام یا کارایی همه جانبه نظام متمایل باشد و بحران افول زمانی است که پدیده در انتظار یک انفجار، از هم گسیختگی، تلاشی یا فروپاشی باشد (گسن، ۲۸۷-۲۸۶: ۱۳۷۷).

بحران از نظر نتیجه، ممکن است شدید و یا عادی باشد. بحران شدید، منجر به یک حرکت بیرونی و فرافکنی می‌گردد که در بحران‌های اجتماعی، به کودتا و انقلاب و جنگ و شورش منجر می‌شود. بحران عادی، منجر به یک حرکت درونی و فروفکنی می‌گردد و پدید آمدن بن‌بست، عدم کارایی و اختلال در نهادهای مربوط، سرانجام، سبب تحول و دگرگونی در سیستم یا نظام بحران زده می‌شود (کاظمی، ۱۳۶۶: ۴۳۳-۴۳۵).

از نظر ساختار، بحران ممکن است مقطعی و یا مزمن باشد. در بحران مقطعی، نابسامانی سیستم مقطعی و زودگذر است و در بحران مزمن نابسامانی سیستم، طولانی و مداوم است و برای مقابله با آن، به یک برنامه دقیق، کارآمد و درازمدت نیاز است.

از نظر موضوع، بحران ممکن است، در موضوع‌های مختلف نمایان شود. بحران سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سایر انواع بحران‌ها که هر کدام از این‌ها، ممکن است، در تقسیم‌بندی‌های قبلی جایگاه ویژه‌ای داشته باشند. به نظر می‌رسد، با توجه به تعریف بحران که دست نیافتن یک سیستم یا نظام، به اهداف است و با عنایت به

اهداف قوه قضائیه که در اصل ۱۵۶ ق.ا. آمده است، بررسی عملکرد قوه قضائیه، در زمینه تحقق عدالت کیفری، نشان می‌دهد که با بحران رو به رو است. اگر مردم یک جامعه، به اجرای عدالت توسط دستگاه قضائی اعتقاد نداشته باشند؛ بحران در سیستم قضائی محقق شده است. آنچه قوه قضائیه در زمینه تحقق عدالت کیفری با آن رو به رو است؛ بحران ناشی از رشد و توسعه از نوع افول ولی مزمین است. به این معنا که عدم توجه به نیازهای حاصل از رشد و توسعه اجتماعی، در سال‌های اخیر و عدم تحول در قوه قضائیه، به تناسب رشد و توسعه یاد شده، باعث گردیده است تا در این مقطع، قوه قضائیه در زمینه تحقق یکی از اهداف اساسی خود، یعنی اجرای عدالت کیفری، با بحران رو به رو شود؛ البته بحرانی که رو به رو شدن با آن، نیازمند راه‌کار اساسی و تحول بنیادی در اداره این قوه است. این بحران، در تمام موضوع‌های قضائی، پدیدار گشته است؛ اما در حوزه حقوق کیفری و آنچه قوه قضائیه به عنوان ضمانت اجرای هنجارهای مقبول خود شناخته است، نمایان‌تر است.

توجه به آمار ارتکاب جرائم و تعداد زندانیان و نیز کیفیت آرای صادره از محاکم، گویای وضعیت بحران‌زده قوه قضائیه در حوزه عدالت کیفری است. بنا به اعلام مقامات رسمی در سال ۱۳۷۸، منکرات بیش از ۳۶۵ درصد افزایش یافته و روزانه ۵۰۰۰ کیلوگرم مواد مخدر در ایران مصرف می‌شود و میانگین سن فحشا از ۲۷ سال به ۲۰، کاهش یافته است (مجله اصلاح و تربیت، ۵۹: ۱۳۷۸). همچنین تعداد زندانیان از سال ۵۷ تاکنون، ۳۰ برابر شده است؛ در حالی که جمعیت ایران در این مدت، دو برابر شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۷-۱۳۵۵). تعداد ورودی زندانیان در سال ۵۸ در خوزستان ۱۰۶ نفر بوده است که در سال ۷۱ به ۲۱۸۷ نفر افزایش یافته است (مجله اصلاح و تربیت، ۲۷: ۱۳۷۶). حدود ۳۰۰ هزار نفر دانش‌آموز بزهکار در کشور وجود دارد. ۱۴ هزار نفر از دانش‌آموزان در سطح کشور مواد مخدر مصرف می‌کنند و در سال تحصیلی (۷۶-۷۵)، ۴۱ هزار نفر دانش‌آموز، والدین معتاد داشته‌اند که در سال تحصیلی (۷۸-۷۷) به ۹۸ هزار نفر رسیده است. در این سال، بیش از ۲۳۰۰ نفر از دانش‌آموزان، اقدام به خرید و فروش مواد مخدر کرده‌اند و ۲۱۴۵ نفر در خطر سوء استفاده جنسی و اعتیاد قرار داشته‌اند. شروع به اعتیاد در دختران، از سن ابتدائی و برای پسران در دوره دبیرستان، بیشتر است و در سال ۱۳۷۹، ۴۰۰ هزار نفر از دانش‌آموزان در معرض اعتیاد قرار گرفته‌اند (روزنامه بهار، ۱۳۷۹). بنابر یک گزارش آماری، ظرف ده ماه (از فروردین تا دی‌ماه ۱۳۷۸) جرائم جوانان و نوجوانان (۱۸-۱۲ ساله) به این شرح بوده است: «سرق ۱۰۸۰ مورد؛ امور خلاف ۱۶۰؛ لواط ۹۱؛ رابطه نامشروع ۱۴۳؛ ضرب و جرح ۷۱۸؛ نگهداری مواد مخدر ۳۹؛ خرید و فروش مواد مخدر ۲؛ خرید و فروش بلیط‌های جعلی ۱۵؛ قتل غیر عمد ۱۰؛ رانندگی بدون گواهینامه ۲۷۰؛ چاقو کشی ۲۰؛ نزاع ۸۱؛ مظنون به سرقت ۱۱؛ زنا غیرمحصنه ۹؛ فرار از خانه ۲۰ مورد» (مجله امنیت، ۱۰-۹).

زمینه جرائم مختلف در سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۴ به شرح زیر افزایش پیدا کرده است (مجله حقوق و اجتماع، ۱):

موضوع	سال ۱۳۷۳	سال ۱۳۷۴
قتل عمد	۶۵۷	۲۹۴۷
قتل غیر عمد	۴۸۶۵	۱۷۸۴۸
ایراد ضرب و جرح	۴۰۹۸۴	۲۳۲۷۸۱
تخریب	۸۶۰۵	۴۴۵۴۴
اعمال منافی عفت	۱۱۰۱۵	۵۱۷۳۵
اختلاس، ارتشا و جعل	۱۴۳۳۴	۸۴۳۵۱
سرق	۲۳۱۷۰	۱۳۸۶۳۹
تصرف عدوانی و مزاحمت	۱۹۴۶۵	۹۳۱۶۲
صدور چک پلا محل	۵۲۴۷۴	۲۶۸۸۱۳
شرب خمر	۶۰۰۶	۱۶۴۷۶
رانندگی بدون گواهینامه	۱۶۱۵۴	۹۲۳۶۰
تخلفات راهنمایی و رانندگی	۱۰۰۸۴	۱۸۵۹۵۲
امور خلافی	۱۴۶۷۵	۸۴۶۶۴
قذف	۱۴۲۹	۲۵۷۸
جرائم اطفال	۷۲۱۰	۲۸۹۲

به آمارهای مورد اشاره، رقم سیاهی که ناشی از عدم طرح بسیاری از دعاوی در دادگستری و یا پایان یافتن آن‌ها به دلیل صلح اصحاب دعواست، باید اضافه شود؛ چنانچه بسیاری از دعاوی نیز ممکن است، در مرحله کشف و تعقیب باقی بمانند. هر چند این افزایش‌ها را نمی‌توان تنها ناشی از عملکرد قوه قضائیه دانست؛ اما سرانجام به لحاظ این که قوه قضائیه مرجع نهایی حل و فصل دعاوی و رسیدگی به این امور است، آمار یاد شده که در عملکرد این قوه ثبت می‌شود، حاکی از بحرانی است که در حوزه عدالت کیفری به این قوه مربوط می‌شود.

جنبه دیگر بحران عدالت کیفری، کیفیت احکام صادره، نبود ثبات در قوانین و تغییر مداوم آن‌ها، گزینش نادرست قضات، تراکم پرونده‌ها، به هم ریخته بودن ساختار و نظام دستگاه قضائی، باعث صدور احکامی از مراجع قضائی شده است<sup>۳</sup> که با الفبای علم حقوق و قضاوت عادلانه سازگار نیست. ما در این مقاله، با فرض وجود بحران، و با عنایت به این که معتقدیم این بحران، ناشی از اقدام‌های جمعی نهادهای حکومتی در هر سه قوه است، در محدوده عملکرد قوه قضائیه، منابع و آثار این بحران و راه کارهای خروج از آن را، مورد بررسی قرار می‌دهیم. چنانچه ملاحظه خواهد شد، حتی در تحقق این بحران و در حوزه عملکرد قوه قضائیه سایر قوا نیز دارای نقش مؤثر هستند.

## ۲. منابع بحران

دستگاه قضائی به طور کلی مسؤول تحقق عدالت کیفری است؛ هرچند برای رسیدن به این هدف، نیازمند همکاری سایر قواست. بحران موجود در نظام عدالت کیفری در حوزه دستگاه قضائی، جنبه ساختاری و رفتاری دارد. در این بخش، به بررسی هر دو جنبه می‌پردازیم:

### ۲.۱. جنبه رفتاری

هر چند علل ساختاری نقش مهمتری در ایجاد بحران یاد شده دارد، در ابتدا علل رفتاری بحران و نمونه‌های عمده آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### ۲.۱.۱. رویکرد غیر حقوقی به اصل تفکیک قوا و استقلال قضات: یکی از هدف‌های اصل تفکیک قوا،

جلوگیری از فساد حکومت است. ارسطو اولین دانشمندی است که به این موضوع توجه داشته و معتقد بود افرادی که قدرت سیاسی جامعه را در اختیار دارند، به سه دسته تقسیم می‌شوند: اول، کسانی که قوه مقننه را در دست دارند و قوانین و مقررات را با توجه به نیازهای جامعه وضع می‌کنند. دوم، کسانی که قوه مجریه را اداره می‌کنند و کار آن‌ها انطباق قوانین بر موارد خاص و اجرای آن‌ها و اداره امور کشور است. سوم، دسته‌ای که عهده‌دار قوه قضائیه هستند و اعمال مجریان را می‌سنجند که آیا برابر قانون بوده است یا نه و در صورت انحراف از قانون، اقدام‌های آن‌ها را ابطال می‌کنند و نیز نزاع بین افراد را، رسیدگی می‌کنند و به حل و فصل آن می‌پردازند (ارسطو، ۱۸۷: ۱۳۵۸). در قرون اخیر منتسکیو، دانشمند فرانسوی، در کتاب روح‌القوانین، رعایت اصل تفکیک قوا را ضامن سلامت هیأت حاکمه دانسته، به تفصیل به دفاع از این اصل پرداخته است (منتسکیو، ۸۷۲، ۲۰۰: ۱۳۶۳). رعایت این اصل، زمینه‌ای برای محو استبداد، دفاع از حق آزادی مردم، مقابله با فساد و سوء استفاده از قدرت و متلاشی ساختن اقتدار فشرده حکامی است که خود را بالاتر از همه کس و همه چیز تصور می‌کنند (هاشمی، ۷: ۱۳۷۵). به نظر می‌رسد، رعایت این اصل، به نحو اطلاق، منجر به گسست قوا می‌شود؛ لذا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر، رعایت این اصل از طریق تعامل قوا مورد نظر قرار گرفته است. با وجود این که اصل ۵۷ ق.ا، به استقلال قوا از یکدیگر، تصریح کرده است؛ لیکن توجه به سایر اصول قانون اساسی، از جمله اصل ۱۱۳، در مورد وظیفه رئیس‌جمهور، در اجرای قانون اساسی؛ اصل ۱۲۳ در مورد توشیح مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی، توسط رئیس‌جمهور و ابلاغ آن به مسؤولان، برای اجرا؛ اصل ۱۲۵ در زمینه امضای عهدنامه‌ها، مقاوله نامه‌ها توسط رئیس‌جمهور، پس از تصویب مجلس قانون‌گذاری که در نتیجه، قوه قضائیه نیز بر اساس ماده ۹ ق.م، ملزم به رعایت آن‌هاست؛ اصل ۱۲۶ در مورد مسؤولیت

رئیس‌جمهور در زمینه امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور، از جمله در حوزه قوه قضائیه، و از طرف دیگر، اصل ۱۴۰ در مورد صلاحیت قوه قضائیه نسبت به رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهور و وزراء، اصول ۱۷۳ و ۱۷۴ در مورد تشکیل دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی کل کشور که هر دو نهاد بر اقدام‌های قوه مجریه نظارت می‌کنند؛ بند ۲ اصل ۹۱ ق.ا، در مورد معرفی شش نفر حقوقدان مسلمان، برای عضویت در شورای نگهبان؛ همچنین اصل ۹۰ ق.ا، در مورد نظارت مجلس شورای اسلامی، بر عملکرد سایر قوا، از جمله قوه قضائیه و اصل ۷۱ ق.ا، در مورد حق وضع قانون در کلیه امور از جمله امور قضائی توسط مجلس شورای اسلامی؛ اصل ۷۶ ق.ا، در مورد حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور، از جمله امور مربوط به قوه قضائیه و اصول دیگر قانون اساسی و روح حاکم بر این قانون، ما را به این نتیجه می‌رساند که اصل تفکیک قوا، بر اساس یک تفسیر واقعی به طور اطلاق در قانون اساسی ایران، نیامده است؛ بلکه بحث تعامل قوا با یکدیگر مورد توجه قرار گرفته است. قانون اساسی، با شمارش وظایف اختصاصی هر قوه، اختیاراتی به قوای سه گانه داده است که باعث تعامل آن‌ها و نوعی نظارت هر یک از آن‌ها بر دیگری شده است و از این طریق، از تمرکز قدرت در یک قوه جلوگیری کرده است و باعث رفع ایرادهای وارد به نظریه استقلال مطلق قوا شده است. اگر قرار باشد، هر قوه‌ای با استناد به اصل تفکیک قوا و بدون ملاحظه وظایف سایر قوا و مسؤولیت‌های ملی و بین‌المللی حکومت، تصمیم بگیرد و اجرا کند، هیچ‌گونه سازمان حکومتی شکل نمی‌گیرد؛ لذا قوه قضائیه نمی‌تواند، به رغم تأکید قانون اساسی بر استقلال آن، که البته این استقلال در مقایسه با سایر قوا پر رنگ‌تر است، مدعی باشد که پاسخگوی کسی نیست و با این استدلال، از چتر نظارتی رئیس‌جمهور (اصل ۱۱۳) و مجلس شورای اسلامی (اصل ۹۰ و ۷۶) خارج شود. اگر به گزارش‌های کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی و مکاتبات هیأت پیگیری و اجرای قانون اساسی با قوه قضائیه و پاسخ‌های مسؤولین قضائی دقت شود، ملاحظه می‌شود، مسؤولان این قوه، بر خلاف نصوص قانون اساسی، خود را در مقابل مجلس و رئیس‌جمهور، پاسخگو نمی‌دانند؛ در حالی که می‌دانیم اگر اقدام‌های قوه قضائیه موجب نقض حقوق اساسی ملت گردد، این رئیس‌جمهور و مجلس است که باید به مردم و نیز سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر پاسخ دهند. این که قاضی مستقل است و هیچ‌کس حتی عالی‌ترین مقام‌های مملکتی، حق امر و نهی در رسیدگی به آنچه در صلاحیت اوست را ندارند، امری بدیهی و عقلی است. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی که دولت ایران در سال ۱۳۵۴ به آن ملحق شده و در حکم قانون داخلی محسوب می‌شود، مقرر می‌دارد: «همه در مقابل دادگاه‌ها و دیوان‌های دادگستری مساوی هستند. هر کس حق دارد که دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح که مستقل و بی‌طرف تشکیل شده؛ طبق قانون رسیدگی شود...» اما همین قاضی بر اساس اصول شناخته شده حقوقی که در قانون اساسی هم آمده (اصل ۳۶) تنها باید بر اساس قانونی که قوه قانون‌گذاری تصویب کرده است، به حل و فصل امور بپردازد. قاضی مستقل مکلف است، اصول عرفی حقوق بشر، معاهدات بین‌المللی و مصالح حکومت جمهوری اسلامی را، مورد نظر قرار دهد و نمی‌تواند به بهانه استقلال قضائی، مصالح و منافع ملی را نادیده بگیرد؛ چنانچه در بحث استرداد مجرمان و امثال آن، بر اساس مصلحت اندیشی‌های حکومت اقدام می‌کند. استقلال قاضی، برای جلوگیری از اعمال نفوذ قدرتمندان و حکومت‌گرانی است که برای حفظ قدرت و گسترش نفوذ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود، از اهرم قضا برای نقض حقوق مردم و از صحنه خارج کردن آن‌ها و سرکوب رقیب‌های سیاسی خود، بهره می‌برند. به همین دلیل، قوه قضائیه به رغم آن که عالی‌ترین مقامش، از جانب رهبری، نصب می‌شود؛ مستقل از حکومت باید باشد تا بتواند به تخریب هر مقامی رسیدگی کند. استقلال قاضی یعنی این که قاضی منصوب از جانب علی (ع) به دعوی یک یهودی علیه امام مسلمین رسیدگی می‌کند. اما این استقلال به معنای آن نیست که نمایندگان منتخب مردم، بر اساس اصل ۷۶ ق.ا، حق نداشته باشند، در خصوص تحقیق و تفحص، نسبت به عملکرد مقامات قوه قضائیه بدون دخالت در امر قضا اقدام کنند. چنین برداشتی، نه تنها با اصول قانون اساسی منطبق نیست که با مفهوم استقلال قاضی سازگاری ندارد. استقلال قضائی این است که دادرسان،

در صدور رأی تنها قانون و وجدان خود را حاکم بر اعمال خود قرار دهند و توجهی به دستورها، نظرها و خواسته‌های دیگران نداشته باشند؛ از هیچ مانع و رادعی نهراسند و بیم انفصال، تنزیل رتبه و مقام، تغییر محل خدمت و موقعیت شغلی به خود راه ندهند (آخوندی، ۲۹۹: ۱۳۷۹). لذا هیچ مقامی اعم از رئیس‌جمهور، نمایندگان، رئیس قوه قضائیه، اعضای مجتمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، سایر مراجع قضائی و انتظامی، حق اعمال نظر و دیکته کردن نظرات خود، به قاضی راه، در رسیدگی به پرونده‌های مطروحه ندارند. یعنی قاضی در صدور حکم و تطبیق حکم بر مصداق، مستقل است؛ اما در عین حال، این قاضی مکلف به رعایت قوانین از جمله اصل ۷۶ ق. م. است. بیشترین تهدید برای نقض استقلال قاضی، از جانب مسؤولان قوه قضائیه است. وقتی مسؤولی در قوه قضائیه اعلام می‌دارد که با جرم معین و یا بزهکاران خاص، به شدت برخورد شود و یا در این جهت، بخشنامه صادر می‌کند و قضات را به شدت، عمل یا به عکس، به ارفاق و ملایمت تشویق می‌کند؛ در حقیقت، استقلال قاضی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (آخوندی، ۳۰۰: ۱۳۷۹). حتی قاضی در برابر افکار عمومی تا زمانی که بر مبنای معیاری قانونی شکل نگرفته است، مستقل است و نباید تحت تأثیر آن قرار گیرد. فرد بی‌گناهی را به لحاظ تسکین افکار عمومی بازداشت کردن یا محکوم کردن و یا به عکس فرد گناهکاری را به لحاظ تسکین افکار عمومی، از مجازات معاف نمودن؛ مطلوب داورهای قضائی نیست و فرشته عدالت را سخت آزرده خاطر می‌کند (آخوندی، ۳۰۱: ۱۳۷۰). برای رسیدن به این هدف، قاضی باید علاوه بر استقلال مادی، دارای خودباوری، استقلال فکری و آزاداندیشی باشد و لازم است که از وابستگی به گروه‌های سیاسی و جناح‌های درگیر در حاکمیت پرهیز کند.

استقلال قوه قضائیه به معنای استقلال از حکومت و قدرت حاکمه است (اصل ۱۵۶)؛ یعنی به رغم این که رئیس حکومت عالی‌ترین مقام قوه قضائیه را نصب می‌کند، نمی‌تواند به او بگوید در رسیدگی به دعاوی این‌گونه عمل کن؛ بلکه عمل او باید بر اساس قانون باشد. استقلال قاضی هم به این معناست که به رغم آن که رئیس قوه قضائیه او را منصوب می‌کند، اما نمی‌تواند بگوید این گونه قضاوت کن؛ بلکه قضاوت او باید، مستند به قانون باشد. استقلال قوه قضائیه در اصل ۵۷، مانند سایر قواست و مزیتی از این لحاظ بر سایر قوا ندارد، اما بر اساس اصل ۱۵۶ ق.؛ قوه قضائیه حتی باید مستقل از حکومت باشد و بتواند عالی‌ترین مقام‌های کشور را مورد بازخواست قرار دهد. به رغم تأکید قانون اساسی، به وجود چنین استقلالی، با توجه به قاعده (الجمع مهما امکن اولی من الترتیب)، رعایت مصلحت نظام اسلامی اقتضا دارد که قوه قضائیه، با حفظ استقلال به نظارت‌های قانونی مندرج در اصول ۱۱۳ و ۷۶ تن در دهد و در تعامل با سایر قوا، مانع امکان برخورد قوا و از بین رفتن نیروهای سازنده‌ای بشود که در جهت تعالی نظام اسلامی باید به کار روند.

**۲.۱.۲. عملکرد مدیران قوه قضائیه:** حاکمیت قانون در قوه قضائیه، تنها شامل امور کیفری نمی‌شود؛ زیرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی که بر اساس اصل ۱۳۸ به هیأت وزیران یا وزیر اجازه تدوین آئین‌نامه و تصویب‌نامه داده است و نظارت سیاسی بر آن‌ها راه، بر عهده رئیس مجلس شورای اسلامی و نظارت قضائی بر آن‌ها بر عهده قوه قضائیه (اصل ۱۷۰ و ۱۷۳) قرار داده و ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۷۸ نیز برای آن، ضمانت اجرای کیفری پیش‌بینی کرده است؛ ایفای وظیفه رئیس قوه قضائیه را مقید به قانون دانسته است و مجالی برای آئین‌نامه نوشتن جدای از قانون، برای او قرار نداده است. عمل به قانون، توسط قوه قضائیه، خواسته‌ای است که قانون‌گذار در اصول مختلف قانون اساسی به آن تأکید کرده است. به موجب بند ۱ اصل ۱۵۸ و اصل ۱۵۹، ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری، به موجب قانون است. بر اساس بند ۳ اصل ۱۵۸ استخدام قضات و نصب و عزل آن‌ها و تغییر محل مأموریت، ترفیع آنان و مانند این‌ها باید طبق قانون انجام پذیرد. بر اساس اصل ۱۶۱ ق.، مسؤولیت‌های دیوان‌عالی کشور و بر اساس اصل ۱۶۳ صفات و شرایط قاضی و بر اساس اصل ۱۶۴ نقل و انتقال دوره‌ای قضات و بر اساس اصل

۱۷۳ حدود اختیارات و نحوه عمل دیوان عدالت و بر اساس اصل ۱۷۴ حدود اختیارات و وظایف بازرسی کل کشور را قانون تعیین می‌کند. بنابراین، تمامی ارکان و اجزای تشکیل‌دهنده قوه قضائیه، باید به استناد قانون اقدامات خود را تنظیم کنند و نمی‌توانند با آیین نامه و تصویب نامه رفتار خود را توجیه کنند. پاسداری از حقوق مردم و پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی و ایفای مسؤولیتی که در مقدمه قانون اساسی برای قضا و سیستم قضائی پیش‌بینی شده است؛ جز تقید صرف به قانون برای قوه قضائیه راهی نمی‌گذارد (سوادکوهی، ۴۶-۴۱: ۱۳۸۰).

قانون اساسی در اصل ۱۵۷ برای مدیریت قوه قضائیه شرایط مهمی را پیش‌بینی کرده است که در یک مطالعه تطبیقی می‌توان ادعا کرد که بدیع و ابتکاری است. با توجه به روح قانون اساسی و اصول یاد شده در فصل یازدهم روشن است که رئیس قوه قضائیه، فاقد سمت قضائی است؛ لیکن ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ ... به رغم مطالب بالا، برای رئیس قوه قضائیه، شأن قضائی در نظر گرفته است که با اهداف قانون اساسی و بحث استقلال قاضی هماهنگی ندارد.

## ۲.۲. علل ساختاری

۲.۲.۱. **تورم نهادهای قانون‌گذاری:** به موجب اصول ۵۷، ۵۸، ۷۱ و ۸۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قانون‌گذاری در عموم مسائل، از جمله مسائل و موضوعات مربوط به قوه قضائیه، و به طور اختصاصی جرم‌انگاری و اجرای مجازات که اساس عدالت کیفری را تشکیل می‌دهد، با رعایت اصل ۴ ق.ا. در صلاحیت انحصاری مجلس شورای اسلامی است که شورای نگهبان قانون اساسی نیز بر اساس راه‌کار مندرج در اصول ۹۱ تا ۹۶ ق.ا. موظف است، مصوبات مجلس را از نظر عدم مغایرت با احکام اسلام و قانون اساسی بررسی کند. آنچه از قانون اساسی دریافت می‌شود، این است که با توجه به اصل ۸۵، سمت نمایندگی، قائم به شخص است و مجلس، نمی‌تواند جز در مورد اصل یاد شده حق انحصاری قانون‌گذاری خود را، به شخص یا هیأتی واگذار کند. در حالی که در حال حاضر، افزون بر مجلس شورای اسلامی و کمیسیون‌های داخلی آن که بر اساس قانون اساسی مبادرت به وضع قانون می‌کنند، نهادهای دیگری نیز در این امر دخالت دارند. چنین روشی با روح قانون اساسی و اصول صریح آن درباره صلاحیت انحصاری قوه مقننه در تصویب قوانین مغایر است. اصل ۸۵ ق.ا. واگذاری اختیار وضع قانون به کمیسیون‌های داخلی مجلس را، با شرایط سختی، مورد قبول قرار داده است. از جمله این اختیارات می‌توان، به شرط ضروری بودن، جزئی بودن موضوع، رعایت موازین اسلامی و قانون اساسی، آزمایشی و موقتی بودن قانون و در نهایت به تصویب مجلس برسد، اشاره کرد؛ در حالی که دخالت سایر نهادها، بدون هیچ شرطی، در این وظیفه انحصاری مجلس تورم مراجع قانون‌گذاری را به وجود آورده است. برای توضیح بیشتر نهادهای یاد شده را به شرح زیر برمی‌شماریم:

۲.۲.۱.۱. **هیأت عمومی دیوان عالی کشور:** قاعده ایجاد وحدت رویه قضائی، از طریق دیوان عالی کشور، از نظام حقوقی فرانسه، وارد حقوق ایران شده است. در این کشور، بر اساس قانون اول آوریل ۱۸۳۷ این امتیاز به دیوان عالی کشور داده شد تا بتواند، با یکسان سازی، ثابت نگهداشتن و وحدت بخشیدن به رویه قضائی، هر گاه اختلاف رویه‌ای بین دادگاه‌های دیوان عالی کشور و دادگاه‌های تالی پیش آید، نظر دیوان قاطع باشد؛ در حالی که قبل از تاریخ یاد شده در حالت اختلاف مورد اشاره، قانون‌گذار به رفع ابهام یا اجمال و یا تفسیر قانون می‌پرداخت. در ایران، مسأله ایجاد وحدت رویه قضائی، نخستین بار در ماده واحده مصوب ۱۳۲۸ به این شرح مطرح شد: «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور، نسبت به موارد مشابه، رویه‌های مختلف اتخاذ شده باشد به تقاضای وزیر دادگستری یا رئیس دیوان مزبور و یا دادستان کل، هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لاقلاً با حضور سه ربع رؤسا و مستشاران دیوان مزبور، تشکیل می‌یابد؛ موضوع مختلف فیه را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ نظر می‌نماید. در این صورت، نظر اکثریت هیأت مزبور، برای شعب دیوان عالی کشور و برای دادگاه‌ها، در موارد مشابه لازم الاجرا است و جز به موجب نظر هیأت

عمومی یا قانون، قابل تغییر نخواهد بود». این قاعده به موجب ماده ۳ از مواد الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷، در مورد اختلاف دادگاه‌های تالی هم پذیرفته شد: «هر گاه از طرف دادگاه‌ها اعم از جزایی و حقوقی، راجع به استنباط از قوانین، رویه‌های مختلفی اتخاذ شده باشد، دادستان کل، پس از اطلاع، مکلف است، موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح نموده؛ رأی هیأت عمومی را، در آن باب بخواهد. رأی هیأت عمومی در موضوعاتی که قطعی شده بی اثر است؛ ولی از طرف دادگاه‌ها باید در موارد مشابه پیروی شود».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ابتدا در اصل ۱۶۱ ق.ا. و بعد در ماده ۲۷۰ ق.ا.د.ک.د.ع.ا. (۱۳۷۸) حق هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای ایجاد وحدت رویه قضائی تأیید شد. به نظر می‌رسد، فلسفه این قاعده که ایجاد وحدت رویه بین دادگاه‌هاست با اصل تفکیک قوا و وظایف اختصاصی قوه مقننه در وضع قانون در تعارض است؛ زیرا اگر ایجاد وحدت رویه قضائی، به منزله قانون‌گذاری جدید هم نباشد، تفسیر قانون و در حکم قانون است؛ در حالی که می‌دانیم، بر اساس اصل ۷۳ ق.ا. شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است. رویه شورای نگهبان هم حاکی از آن است که قوانین تفسیری، مانند سایر قوانین عادی، باید بر اساس اصل ۹۱ ق.ا. مورد تأیید شورای نگهبان قرار گیرد؛ در حالی که رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور، بدون نیاز به تأیید شورای نگهبان لازم الاجراست که با فلسفه وضع اصول مربوط به حق انحصاری قانون‌گذاری مجلس و نیز اصول ۴ و ۸۵ ق.ا. در تعارض است. بنابراین، پذیرش رأی وحدت رویه حتی در مقام تفسیر قانون عادی، به عنوان رأیی که در حکم قانون است، به نوعی تعرض قوه قضائیه در حیطه اقتدارات و اختیارات قوه مقننه محسوب می‌شود و با اصل تفکیک قوا نیز مغایر است. نکته دیگر این که اگر رأی وحدت رویه قضائی، منجر به جرم‌انگاری یا توسعه دامنه مجرائم مندرج در قانونی شود، علاوه بر ایرادات بالا، با اصل قانونی بودن جرم و مجازات و نیز اصول ۳۶، ۱۶۹ و بند ۴ اصل ۱۵۶ ق.ا. مغایر است و در این حالت، نمی‌تواند مستند قانونی سایر محاکم باشد. برای نمونه، به چند مورد از آراء وحدت رویه که با اشکالات بالا مواجه است اشاره می‌کنیم.

در آراء وحدت رویه شماره ۵۲-۶۳/۱۱/۱ و ۱۲-۶۴/۳/۲۰ و ۵۳۰-۶۸/۱۲/۱ و ۵۹۱-۷۳/۱/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ترتیب جرائم کلاهبرداری، اهانت به مأمورین دولتی در حین انجام وظیفه، سرقت مستوجب تعزیر و خیانت در امانت، از جرائم عمومی و غیرقابل گذشت تلقی شده است؛ در حالی که در قوانین لازم الاجرای حین صدور آرای یاد شده، چنین حکمی ملاحظه نمی‌شود و می‌دانیم تعیین این ملاک بر عهده قانون است، نه رویه قضائی. اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری اجازه چنین تفسیری را به مراجع قضائی و هیأت عمومی نمی‌دهد. تعیین و تشخیص مصلحتی که موجب عمومی یا خصوصی بودن جرم می‌شود، بر عهده نمایندگان منتخب مردم، یعنی قانون‌گذار است؛ نه قضات دیوان عالی کشور.

همچنین هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در رأی وحدت رویه ۴۵-۶۵/۱۰/۲۵-۶۵ و احکام الهی، راجع به حدود و قصاص را قابل عطف به ما سبق کردن دانسته است؛ در حالی که مطابق اصول پذیرفته شده حقوقی، روح قانون اساسی و صراحت و اصل ۱۶۹ ق.ا. عطف به ما سبق کردن قوانین کیفری، با هیچ توجیهی حتی توسط قانون‌گذار نیز امکان‌پذیر نیست (حبیب‌زاده و محقق داماد، ۲۰: ۱۳۷۴). عطف قوانین کیفری به ما سبق به منزله جرم‌انگاری در زمانی است که مقنن راجع به موضوعی ساکت بوده و یا به عمد، جرم‌انگاری نکرده است و این امر با اصول حقوق بشر کیفری در تعارض است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در رأی وحدت رویه شماره ۵۹۰-۷۲/۱۱/۵، مجازات‌های بازدارنده موضوع ماده ۱۷ ق.م.ا. را با مجازات‌های تمیمی موضوع ماده ۱۹ ق.م.ا. یکی دانسته است؛ در حالی که به صراحت ماده ۱۲ ق.م.ا. مجازات‌های بازدارنده، از مجازات‌های اصلی و در ردیف حدود، قصاص و تعزیرات شناخته شده است و با مجازات‌های تمیمی تفاوت ماهوی دارد. این‌گونه تفاسیر در شأن قانون‌گذار است؛ نه هیأت عمومی دیوان کشور که در مقام عالی‌ترین مرجع



نظارتی در قوه قضائیه باید بر اجرای صحیح قوانین در محاکم نظارت کند. با توجه به موارد بالا، ملاحظه می‌شود، هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در مقام یکی از مراجع قانون‌گذاری، در سیستم حقوقی ایران ظاهر شده است و آرایه‌ای که صادر می‌کند، به رغم آن که در مقام جرم‌انگاری یا توسعه مصادیق جرم است، تحت هیچ نظارتی از طرف شورای نگهبان نیست و به لحاظ حقوق اساسی، با اصول مختلف قانون اساسی در تعارض است و با موازین حقوق بشر، از جمله مقررات پیش‌بینی شده در میثاق حقوق مدنی و سیاسی نیز منطبق نیست.

۲.۲.۱. شورای نگهبان قانون اساسی: در نظام‌های حقوقی همه کشورها، با همه اهمیت والایی که نمایندگان برگزیده ملت دارند، به لحاظ این که شرایط نمایندگی که باید انتخاب او حاکی از اعمال اراده ملت باشد، به گونه‌ای عمل می‌شود که از همه اقشار، در جمع نمایندگان راه پیدا می‌کنند و از طرف دیگر، امر قانون‌گذاری که باید مبتنی بر قانون اساسی باشد، مستلزم رعایت نکاتی خاص و داشتن دانش ویژه‌ای است که نمی‌توان آن را، از شرایط نامزدی برای نمایندگان مجلس دانست؛ مرجع ویژه‌ای برای پاس‌داشت قانون اساسی که فراتر از قانون عادی است، پیش‌بینی شده است. پیشنهاد ایجاد قوه مؤسس ناظر را، به (Sieyes) از مردان انقلابی فرانسه، هنگام تدوین قانون اساسی ۱۷۹۵، نسبت می‌دهند و با وجود مخالفت‌های اولیه، نظر او در قانون اساسی ۱۷۹۹، تحت عنوان (سنای نگهبان) پذیرفته شد و در قانون اساسی ۱۹۴۶، به نام (کمیته قانون اساسی) و در اصلاحیه سال ۱۹۵۸، تحت عنوان (شورای قانون اساسی) با حق نظارت‌های متعدد پیش‌بینی گردید (هاشمی، ۲۶۷: ۱۳۷۵).

شورای نگهبان، در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز الهام گرفته از نهاد یاد شده در حقوق فرانسه است که با تفاوت‌هایی در هدف و وظیفه، پیش‌بینی شده است و اصل آن به شرطی که در محدوده اختیارات پیش‌بینی شده در قانون اساسی عمل کند و در مقابل، نقش آن مانند نقش فقیهان در اصل ۵ متمم قانون اساسی مشروعیت فرعی نگردد؛ به نحوی که در طول زمان، از صحنه قانون‌گذاری محو گردد؛ بسیار مهم و لازم و ضروری است. فلسفه تعیین شورای نگهبان، کنترل و نظارت قانونی است؛ نه قانون‌گذاری. اگر این شورا، به سمت قانون‌گذاری پیش رود، مانند متولی موقوفه‌ای است که خود حرمت موقوفه را رعایت نمی‌کند. شورای نگهبان، باید قبل از هر نهاد دیگری، حرمت قانون اساسی و از جمله اصل ۷۱ ق.ا. در زمینه وظیفه انحصاری مجلس شورای اسلامی، راجع به قانون‌گذاری در عموم مسائل راه پاس دارد؛ در غیر این صورت خود، از ناقضان قانون اساسی خواهد بود. آنچه در قانون اساسی، به عنوان وظیفه این شورا پیش‌بینی شده، قانون‌گذاری نیست (مهرپور، ۲۲۴: ۱۳۷۱). حتی شورای نگهبان، نمی‌تواند مستقیماً نسبت به شرعی بودن یا مغایر با شرع بودن قوانین مصوب قبل از انقلاب اسلامی، نظر دهد. برای اصلاح قوانین قبل از انقلاب اسلامی یا انطباق آن‌ها با مقررات شرعی، باید ابتدا مجلس شورای اسلامی وارد عمل شود و سپس شورای نگهبان عدم مغایرت آن‌ها را با شرع یا قانون اساسی بررسی کند. به عبارت دیگر، نسخ قانون از وظایف مجلس قانون‌گذاری است؛ نه شورای نگهبان؛ زیرا نسخ قانون، نیازمند وضع قانون جدید است که از وظایف انحصاری مجلس است. بنابراین، اگر شورای نگهبان، وارد این حیطه شود، موجب تعدد مرجع قانون‌گذاری می‌شود. اصل ۹۱ ق.ا. که تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس با شرع و قانون اساسی را از وظایف شورای نگهبان دانسته، یک اصل کلی است و مورد عمل مستقل ندارد؛ بلکه ناظر به اصول ۴۱، ۷۲، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶ قانون اساسی در زمینه قانون‌گذاری توسط مجلس شورای اسلامی است. پس خارج از دایره بررسی مصوبات مجلس، حق بررسی قوانین و احتمالاً اعلام مغایرت آن‌ها با شرع و قانون اساسی را ندارد؛ زیرا کیفیت اجرای اصل ۴ ق.ا. در زمینه تصویب قوانین بر اساس مقررات شرعی، در فصل مربوط به وظایف مجلس شورای اسلامی بیان شده است و شورای نگهبان با ترکیب و کیفیت پیش‌بینی شده در اصل ۹۱ ق.ا. برای مراقبت از این وظیفه مجلس شورای اسلامی تأسیس شده است؛ نه آن که به طور ابتدایی و بدون وجود مصوبه مجلس شورای اسلامی، و به طور مستقل به بررسی قوانین موجود بپردازد (مهرپور، ۲۰: ۱۳۷۲). بدیهی است، در حکومت جمهوری اسلامی ایران، نباید قوانین خلاف شرع حاکم باشد؛ اما این وظیفه، در ابتدا بر عهده

مجلس است، نه شورای نگهبان. لذا نظریه شماره ۲۹۸۳-۱۳۶۰/۲/۸-شورای نگهبان، در پاسخ به نامه شورای عالی قضائی، به این شرح: « مستفاد از اصل ۴ ق.ا. این است که به طور اطلاق، کلیه قوانین و مقررات در تمام زمینه‌ها باید مطابق با موازین اسلامی باشد و تشخیص این امر، بر عهده فقهای شورای نگهبان است؛ بنابراین قوانین و مقرراتی را که در مراجع قضائی اجرا می‌گردد و شورای عالی قضائی، آن‌ها را مخالف موازین اسلامی می‌داند، را برای فقهای شورای نگهبان ارسال دارند... نوعی دخالت در امر قانون‌گذاری ابتدائی است که حق و وظیفه مجلس شورای اسلامی است. شورای نگهبان، مسؤول اسلامی کردن کل نظام نیست؛ بلکه مکلف است مصوبات مجلس را از نظر عدم مغایرت با شرع و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد. اگر شورای نگهبان، بر اساس اصل ۴ ق.ا. می‌تواند اطلاق و عموم اصول قانون اساسی را (اگر خلاف شرع باشد) اعمال نکند، این وظیفه وقتی معنا پیدا می‌کند که نسبت به بررسی مصوبات مجلس شورای اسلامی در مقام اعمال اصول قانون اساسی، برآید؛ نه آن که به طور ابتدایی و بدون وجود مصوبه مجلس، به بررسی موضوعات بپردازد. راه‌کار اسلامی کردن قوانین سابق، ارائه لایحه از طرف دولت یا قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی است تا پس از تصویب، شورای نگهبان نظر خود را اعمال کند. به رغم آنچه گفتیم، شورای نگهبان بدون توجه به حق انحصاری مجلس در تصویب و وضع قانون، در نامه شماره ۵۷۳۶-۶۱۷/۱۷-در پاسخ به سؤال شورای عالی قضائی گفته است: « چون از سوی مقامات قضائی و غیره مکرراً توضیحاتی خواسته می‌شود، لزوماً به اطلاع می‌رساند، به نظر اکثریت فقهای شورای نگهبان، در مواردی که قانون، به موجب صریح فتاوی رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی، طبق تحریرالوسیله و توضیح‌المسائل، مغایر با شرع است، عمل به آن قانون جایز نیست » (مهرپور، ۲۳۴: ۱۳۷۱). دامنه توسعه اختیارات شورای نگهبان، در زمینه قانون‌گذاری و نسخ قوانین موجود، تا آن جا گسترش یافته است که این شورا، طی پاسخ‌های متعددی که به شورای عالی قضائی داده است، بخشی از مقررات قانون مجازات عمومی سابق (مواد ۱۷۱ تا ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۱۱) و نیز مواد مربوط به مرور زمان کیفری (مواد ۴۹ تا ۵۴) را غیرشرعی اعلام کرده است (مهرپور، ۱۸۳: ۱۳۷۱). این شورا، در تاریخ ۶/۹/۲۹، درخصوص ماده ۶ ق.م.ا. مصوب مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۱) که قوانین کیفری را مطلقاً غیرقابل تسری به گذشته اعلام کرده بود، اعلام نظر کرد که این ماده منصرف از مقررات راجع به حدود و قصاص است (مهرپور، ۲۱۷: ۱۳۷۱). در حالی که محدود کردن قلمرو اقتدار مقررات مصوب مجلس در صلاحیت شورای نگهبان نیست و تنها می‌توانست، در هنگام بررسی مصوبه مجلس، در این زمینه آن را مغایر با شرع اعلام کند که این کار را هم نکرده است.

همچنین در نظریه مورخ ۲۶/۴/۷۲ این شورا، تبصره ۴ ماده ۱۹۸ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰ را که قبلاً به تأیید شورای نگهبان رسیده بود، غیرشرعی اعلام کرده است. ملاحظه می‌شود، دامنه اختیارات نهادی که برای کنترل مقررات مصوب مجلس شورای اسلامی تأسیس شده است، آنچنان وسیع شده که نه تنها به نسخ قوانین قبل از انقلاب مبادرت می‌کند؛ بلکه قلمرو مصوبات مجلس شورای اسلامی را پس از تأیید و لازم‌الاجرا شدن محدود می‌کند و با عطف به ماسبق کردن قوانین راجع به حدود و قصاص، به جرم‌انگاری اقدام می‌کند و قاعده قبح عقاب بلا بیان و اصول ۳۶، ۱۶۹ و بند ۴ اصل ۱۵۸ ق.ا. را هم رعایت نمی‌کند؛ لذا عملکرد این شورا، حاکی از آن است که در جمهوری اسلامی، مرجع قانون‌گذاری دیگری جز مجلس شورای اسلامی وجود دارد که می‌تواند، ابتدأ و بدون هیچ سابقه قانون‌گذاری، در مورد شرعی نبودن یا خلاف قانون اساسی بودن موضوعات، از جمله قوانین لازم‌الاجرا اعمال نظر کند.

۳.۱.۲. مجمع تشخیص مصلحت نظام: به موجب اصل ۱۱۲ ق.ا. مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و یا مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و نیز سایر وظایفی که در قانون اساسی ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. در هیچ کدام از وظایف مورد اشاره، اعم از تشخیص مصلحت و مشاوره در اموری که رهبری ارجاع می‌دهد و نیز سایر اصول

قانون اساسی، حق قانون‌گذاری به مجمع داده نشده است. نه تشخیص مصلحت، قانون‌گذاری تلقی می‌شود و نه امر مشاوره. سابقه این امر، به اختلاف مجلس و شورای نگهبان در تصویب مواد ۷ و ۸ قانون اراضی شهری (۱۳۶۰) و قانون معافیت از پرداخت سهم بیمه کارفرمایانی که حداکثر ۵ نفر کارگر دارند (۱۳۶۱) و ماده یک قانون بیمه بیکاری (۱۳۶۶) و ماده یک قانون کار (۱۳۶۶) برمی‌گردد که شورای نگهبان این مصوبات را خلاف شرع می‌دانست و مجلس هم بر تصویب آن‌ها اصرار می‌کرد. پاسخ امام به رئیس مجلس وقت، نقطه شروع تشکیل مجمع شد. سرانجام، ایشان در پاسخ نامه مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۱ رئیس‌ان سه قوه و نخست وزیر وقت، در تاریخ ۶۶/۱۱/۱۷، فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را صادر و فرمودند: «گر چه به نظر این جانب پس از طی این مراحل، زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله نیست؛ لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی برای تشخیص مصلحت نظام تشکیل گردد. حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمی است که گاهی غفلت از آن، موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را، تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌دانند. مصلحت نظام و مردم، از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن، ممکن است که اسلام را برهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک، زیر سؤال برد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را، با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند» (مهرپور، ۳۳: ۱۳۷۱).

ملاحظه می‌شود، در سؤال و جواب بالا نیز هیچ‌گاه بحث قانون‌گذاری مطرح نشده است و ایشان تنها در هنگام اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان، در زمینه تشخیص مصلحت، اجازه دخالت مجمع را داده است تا در صورت تأیید مصلحت مورد ادعای مجلس، آن مصوبه لازم الاجرا گردد. به عبارت دیگر، در این فرض وجود مصلحت که عدم توجه به آن به تعبیر امام (ره) موجب شکست جبهه اسلام می‌گردد، مقدم بر رعایت احکام اولی است و نظر مجمع در خصوص این مصوبات، جانشین نظر شورای نگهبان می‌گردد؛ نه آن که حق قانون‌گذاری مجلس به مجمع تفویض شود. رویه عملی مجمع نیز تا آبان ماه ۱۳۶۷، بر همین معنا استوار بود؛ لیکن از این تاریخ، با ورود به فرایند قانون‌گذاری ابتدائی در زمینه قانون مبارزه مواد مخدر در عمل تعدد مراجع قانون‌گذاری را باعث گردید. در نتیجه، عده‌ای از نمایندگان مجلس، ضمن انتقاد از کیفیت کار مجمع، طی نامه‌ای موضوع را به امام (ره) منعکس کردند و ایشان در پاسخ مورخ ۶۷/۹/۷ فرمودند: «مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. انشاء... تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها، وضع به صورتی در آید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است، در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام، اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام باز گردد. از تذکرات همه شما سپاسگزارم. به همه شما دعا می‌کنم» (امام خمینی، ۵۷: بی‌تا).

التزام امام (ره) به قانونمند بودن اقدامات مراجع و مصادر امور آن چنان بود که ایشان در تاریخ ۶۷/۱۰/۸، خطاب به مجمع فرمودند: «از آن جا که وضعیت جنگ به صورتی در آمده است که هیچ مسأله‌ای آنچنان فوریت ندارد که بدون طرح در مجلس و نظارت شورای محترم نگهبان مستقیماً در آن مجمع طرح گردد، لازم دیدم نکاتی را متذکر شوم: ... ۱. آنچه تاکنون در مجمع تصویب شده است، مادام المصلحه به قوت خود باقی است. ۲. آنچه در دست تصویب است، اختیار آن با خود مجمع است که در صورت صلاحدید، تصویب نماید. ۳. پس از آن، تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است، به همان صورتی که در آئین نامه مصوب آن مجمع طرح شده بود، عمل گردد» (مهرپور، ۴۱: ۱۳۷۱). ایشان حتی پس از صدور فرمان بازنگری قانون اساسی، برای تعیین جایگاه قانونی مجمع، هدف از آن را، «تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد» (مهرپور، ۴۱: ۱۳۷۱). بیان فرمودند که این پیام در اصل ۱۱۲ مورد تصویب قرار گرفت.

با وجود اهدافی که در سابقه تاریخی تشکیل این مجمع، تصریح شده است و با وجود اصول صریح قانون اساسی در

زمینه حق انحصاری مجلس در وضع قوانین و توالی فاسد تعدد مراجع قانون گذاری، این مجمع، حتی در امور کیفری هم، به دو صورت، مبادرت به وضع قانون کرده است. دسته اول قوانینی که بعد از حدوث اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، در مجمع تصویب شده است؛ که از آن جمله می توان، به قانون اختیارات و وظایف وزیر دادگستری (۶۹/۳/۱)؛ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری (۶۷/۱۰/۱۸)؛ قانون کار (۶۹/۸/۲۹)؛ قانون مجازات اسلامی (۷۰/۵/۸)؛ قانون نحوه کاهش استعمال دخانیات (۷۱/۴/۲۵) و قانون الحاق یک تبصره به ماده ۲ قانون اصلاح موادی از قانون صدور چک (۷۲/۸/۱۱)، اشاره کرد. دسته دوم، قوانین کیفری که رأساً و بدون وجود سابقه قانون گذاری در مجلس، در مجمع تصویب شده است که از آن جمله می توان به ۲۰ مورد زیر اشاره کرد:

۱. قانون واگذاری اختیار در امر تعزیرات حکومتی، به مجمع تشخیص مصلحت نظام (۶۷/۶/۲۰).

۲. ماده واحده، در خصوص تعزیرات، در مورد آرد، نان و گندم (۶۷/۷/۲۶).

۳. قانون تعزیرات حکومتی (۶۷/۱۲/۲۳).

۴. قانون تعزیرات حکومتی در امور بهداشتی و درمانی (۶۷/۱۲/۲۳).

۵. قانون مبارزه با مواد مخدر (۶۷/۸/۳).

۶. قانون راجع به حکم اعدام محکومین به جرائم مواد مخدر (۱۳۶۷).

۷. قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و وارد کنندگان اسکناس مجهول (۶۸/۱۱/۲۹).

۸. قانون تفسیر ماده ۲۸۷ قانون مبارزه با مواد مخدر (۶۸/۹/۲۱).

۹. قانون واگذاری تعزیرات حکومتی بخش دولتی به قوه قضائیه (۶۹/۹/۲۷).

۱۰. قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضا (۷۰/۸/۲۳).

۱۱. قانون اصلاح ماده ۳۵ قانون مبارزه با مواد مخدر (۱۳۷۰).

۱۲. قانون تخلفات، جرائم و مجازات های مربوط به اسناد سجلی (۷۰/۵/۱۰).

۱۳. قانون اصلاح ماده ۳۳ قانون مبارزه با مواد مخدر (۷۱/۷/۲).

۱۴. قانون ابقاء مصوبه مورخ ۶۷/۷/۲۶ مجمع، در خصوص تعزیرات امور گندم، آرد و نان (۷۲/۱۱/۷).

۱۵. قانون تعیین حدود صلاحیت دادرسا و دادگاه های نظامی (۷۳/۵/۶).

۱۶. قانون اصلاح قانون تعزیرات (۷۳/۷/۱۹).

۱۷. قانون تفسیر ماده ۳ قانون حدود صلاحیت دادرسا و دادگاه نظامی (۷۳/۵/۶).

۱۸. قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی، راجع به قاچاق کالا و ارز (۷۴/۲/۱۲).

۱۹. قانون تفسیر اعمال تعزیرات حکومتی، راجع به قاچاق کالا و ارز (۱۳۷۵).

۲۰. قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن (۷۶/۷/۱۷).

به نظر ما، تصور این که مجمع به استناد بند ۸ اصل ۱۱۰ ق.ا. می تواند قانون گذاری کند، مغایر با فلسفه تشکیل مجمع به نحوی که در عرض سایر قوا نباشد، است و موجب تعدد مراجع قانون گذاری می شود؛ ضمن آن که مجموعه مصوبات دسته دوم که به بیست مورد آن اشاره شد، هیچ کدام مصداق (حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست) نبوده اند و می توانستند قبلاً توسط مجلس تصویب شوند و در صورت اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، در حدود صلاحیت، به آن مجمع ارجاع شوند.

این روش، افزون بر حفظ نظم عادی قانون گذاری، عین رعایت مصلحت نظام اسلامی و به عنوان اوجب واجبات است. مجمع تشخیص مصلحت که برای رفع یک بحران (اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان) ایجاد گردیده؛ باید چنان حقوقی برای خود قائل شود که خود بحران را باشد و به صورت قدرتی، در عرض قوای دیگر، درآید. چنین روشی باعث می شود مسیر قانون گذاری از ترتیبی که در قانون اساسی برای آن ترسیم شده و مردم به آن رأی داده اند، خارج

شود و پیامدهای نامطلوبی برجای گذارد.

۴.۱.۲. قوه مجریه و قضائیه: به موجب قسمت اخیر اصل ۸۵ ق.ا. مجلس می‌تواند تصویب اساسنامه سازمان‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت را با رعایت اصل ۷۲ به دولت واگذار کند. همچنین از اصول ۱۳۸ و ۱۷۰ و ۱۷۳ ق.ا. دریافت می‌شود که قوه مجریه، برای اداره امور کشور، حق تصویب آئین‌نامه و تصویب‌نامه و قوه قضائیه، برای اداره امور داخلی خود، حق صدور بخشنامه و آئین‌نامه را دارند که همه این موارد، باید با رعایت قانون اساسی و قوانین عادی باشد و اگر تخلفی در این زمینه صورت گیرد، رئیس مجلس شورای اسلامی بر اساس اصل ۱۳۸ ق.ا. وظایفی بر عهده دارد و دیوان عدالت اداری نیز بر اساس اصل ۱۷۳ ق.ا. اختیاراتی دارد. البته به رغم توجه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، به موارد نقض قانون توسط قوه مجریه در قالب وضع آئین‌نامه و بخشنامه، این مرجع، در زمینه تخلفات مشابه قوه قضائیه، در این زمینه، توجهی نکرده است.

برای نمونه، دیوان عدالت اداری در رأی شماره ۲۷۰-۷۸/۸/۲۰ به استناد این که تعیین جرم و مجازات از وظایف خاص قانون‌گذار است، بخشنامه شماره ۵۶/س/ت/۴۸۲۷ - ۴۴/۴/۲۰ سازمان تعزیرات حکومتی را که متضمن جواز اخذ جریمه برای ارتکاب جرم توزیع کالا خارج از شبکه است، ابطال کرده است؛ اما این دیوان، در خصوص دستورالعمل دادگستری تهران، خطاب به وزارت ارشاد اسلامی، در مورد این که مطبوعات جدید قبل از اعلام نظر دادگستری تهران، حق انتشار ندارند (روزنامه بهار: ۱۳۷۹)؛ به رغم آن که ارسال نامه یاد شده خارج از اختیارات قوه قضائیه است؛ اظهار نظر نکرده است. چنانچه در مورد دستور رئیس قوه قضائیه مبنی بر این که اگر کسی راجع به پرونده‌های قتل‌های زنجیره‌ای، اظهار نظر کند، تعقیب خواهد شد (روزنامه نوروز: ۱۳۸۰).<sup>۲</sup> اطلاعیه دادگستری تهران، در مورد این که طرح مذاکره با آمریکا، جرم بوده و گویندگان این طرح، قابل مجازات هستند (روزنامه نوروز: ۱۳۸۱)؛ وارد رسیدگی نشده و اعلام نظر نکرده است. به طور کلی هرگونه جرم‌انگاری و تعیین مجازات، بر عهده قوه قانون‌گذاری است و سایر قوا، حق دخالت در این امر را ندارند؛ در حالی که این موضوع، بارها توسط سایر قوا نقض شده است. افزون بر موارد بالا، مقررات زیر، مؤید نقض اصل صلاحیت انحصاری مجلس شورای اسلامی در زمینه تصویب قوانین به وسیله سایر قوا است که به اجمال، به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ماده ۲۹ آئین‌نامه اجرایی قانونی رسیدگی به تخلفات اداری، مصوب ۶۶/۳/۶ هیأت وزیران، درباره کفایت یک بار اقرار به عنوان دلیل اثبات جرم.
۲. آئین‌نامه شرح وظایف قضات تحقیق، مصوب ۷۴/۳/۸، رئیس قوه قضائیه که با وجود نبود صراحت قانون، اختیاراتی در رسیدگی‌های کیفری، به قضات تحقیق داده است.
۳. اصلاح آئین‌نامه اجرایی قانون خدمت وظیفه عمومی، مصوب ۶۵/۴/۲۵ هیأت وزیران که در ماده ۲۱۷ آن، مقرر داشته؛ مشمولانی که به حبس تعلیقی محکوم شده‌اند، اگر به اتهام فرار از خدمت تعقیب شوند، افزون بر مجازات مقرر، برای فرار از خدمت، مجازات تعلیقی هم نسبت به آن‌ها اجرا می‌شود.
۴. تصویب نامه مجازات متخلفین در مورد آرد و نان و گندم مصوب ۱۳۶۶ هیأت وزیران که در آن، مجازات‌هایی از قبیل جزای نقدی، انقصال موقت یا دائم از خدمات دولتی، حبس، شلاق و تبعید، برای متخلفین پیش‌بینی کرده است.
۵. بعضی از مواد، از جمله ماده ۱۳ آئین‌نامه تعزیرات حکومتی در شهرداری‌های کشور، در زمینه شهروندان و کارکنان، مصوب ۱۳۶۷ هیأت وزیران که در آن انواع جرائم و مجازات‌ها پیش‌بینی شده است.
۶. ماده ۱۰ آئین‌نامه راجع به وظایف واحد رسیدگی به شکایات و تجدید نظر در احکام کمیسیون‌های تعزیرات حکومتی، در بخش دولتی، مصوب ۶۹/۶/۲۶ رئیس‌جمهور و رئیس دیوان عالی کشور که در آن، اجازه بازداشت متهمین داده شده است.
۷. ماده ۲۵ آئین‌نامه نحوه رسیدگی کمیسیون‌های تعزیرات حکومتی بخش دولتی، مصوب ۶۹/۲/۱۵ توسط

نمایندگان رئیس‌جمهور و رئیس دیوان عالی کشور و نماینده دادستان کل کشور که اجازه صدور قرارهای تأمین پنجگانه، حتی بازداشت را داده است.

۸. مواد ۲۵ و ۲۶ آئین نامه مترجمان رسمی، مصوب ۱۳۷۲ قوه قضائیه که به تعیین جرم و مجازات پرداخته است.

۹. اصلاح آئین نامه انتظامی رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلان حرف پزشکی، مصوب ۷۳/۳/۷ هیأت وزیران که در آن، جریمه نقدی جانشین سایر مجازات‌ها شده است.

۱۰. دستورالعمل نحوه رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارز، موضوع تبصره یک ماده قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی، راجع به قاچاق کالا و ارز، مصوب ۷۴/۳/۹ قوه قضائیه که در ماده ۹ آن، مقررات تخفیف و تعلیق را در مورد جریمه‌های نقدی قابل اجرا دانسته است.

ملاحظه می‌شود، در موارد متعددی هیأت وزیران و رئیس قوه قضائیه و حتی رئیس دادگستری استان تهران، طی بخشنامه، مصوبه و دستورالعمل، اقداماتی را که در شأن قانون‌گذار است، انجام داده‌اند و موجب تعدد مراجع قانون‌گذاری گردیده‌اند و به این لحاظ، حقوق و آزادی‌های شهروندان را محدود کرده‌اند به طوری که با موازین قانون اساسی و حقوق بشر مطابقت ندارد. برای بررسی عملکرد دو قوه یاد شده در زمینه قانون‌گذاری، فرصت مناسبی لازم است تا مصادیق متعدد دخالت آن‌ها، در امر قانون‌گذاری که فراتر از موارد بالاست، مورد بررسی قرار گیرد.

۵. ۲. ۱. ۲. **شورای عالی انقلاب فرهنگی:** فلسفه تشکیل شورای عالی فرهنگی، سیاست‌گذاری در امور مربوط به انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بوده است و از نامه این شورا، خطاب به حضرت امام (ره) در این موضوع که: «شورای عالی انقلاب فرهنگی، برای تأمین اهداف و دستوراتی که در حکم حضرت‌عالی بدان تصریح شده؛ ناچار است، ضوابط و قواعدی وضع کند. همکاری و دخالت قوه قضائیه، در موارد لزوم، منوط به آن است که مصوبات این شورا، دارای اعتباری در حد قانون باشد. مستدعی است نظر شریف را در این باره ابلاغ فرمایند». و پاسخ امام که فرمودند: «ضوابط و قواعدی که شورای محترم انقلاب فرهنگی وضع می‌نمایند، باید ترتیب اثر داده شود» (روزنامه رسمی جمهوری اسلامی: ۱۳۶۵) چنین فهمیده نمی‌شود که شورای یاد شده، حق قانون‌گذاری دارد. حضرت امام نیز در متن پاسخ بالا با درخواست شورا درباره این که مصوبات شورا، دارای اعتباری در حد قانون باشد، موافقت نکرده است و ترتیب اثر دادن به مصوبات یاد شده هم نافی رعایت ضوابط و مقررات قانون‌گذاری که در قانون اساسی آمده، نیست. در نهایت مصوبات این شورا، می‌تواند از مصادیق تعیین سیاست‌های کلی نظام باشد و نمی‌تواند، اصول قانون اساسی در زمینه اختیارات مجلس شورای اسلامی، راجع به وضع قوانین را تخصیص بزند و الا اگر چنین بود در اصلاح قانون اساسی، می‌توانست همانند مجلس خبرگان رهبری (اصل ۱۰۸) و شورای امنیت ملی (اصل ۱۷۶)، اختیار تصویب برخی مقررات با رعایت شرایط خاصی، بر عهده شورای انقلاب فرهنگی قرار گیرد. در حالی که می‌دانیم، این شورا هیچ‌گاه، در قانون اساسی، جایگاه قانونی نداشته و ندارد. راه‌حل میانه این است که شورا پس از بررسی موضوعات، در صورتی که برای حل مشکل نیاز به قانون‌گذاری داشته باشد، پیشنهاد خود را از طریق دولت، به مجلس، ارائه دهد تا بر اساس صلاحیت عام مجلس، مورد رسیدگی قرار گیرد. حتی شورای عالی انقلاب فرهنگی، نمی‌تواند مانند شورای عالی استان‌ها که بر اساس اصل ۱۰۲ ق.ا. اختیار ارائه مستقیم طرح‌های خود به مجلس شورای اسلامی را دارد، پیشنهادهایی به طور مستقیم به مجلس ارائه دهد. به رغم مشکلاتی که در زمینه جایگاه قانونی این شورا، وجود دارد، این شورا در مصوبات متعدد، از جمله مصوبه مورخ ۷۷/۱۲/۲۵ از حدود صلاحیت خود عدول کرده است و بر خلاف اصول ۱۵۶، ۱۵۹ و ۱۷۳ ق.ا. چنین تصویب کرده است: «احکام و آراء تنبیهی صادره از کمیته انضباطی دانشگاه‌ها غیرقابل رسیدگی در دیوان عدالت اداری است».

اگر چه وضع قواعد الزام‌آور از سوی این شورا، در تمامی موضوعات محل اشکال است و با قانون اساسی در تعارض

کامل قرار دارد، این اشکال در امور کیفری مضاعف است و با اصول حقوق بشر کیفری، از جمله اصل قانونی بودن جرم و مجازات و اصل لزوم مراجعه به محاکم صالحه دادگستری، برای احقاق حق، تعارض آشکار دارد. به رغم ایرادات بالا، شورای عالی انقلاب فرهنگی، در زمینه مسائل مربوط به امور کیفری مصوباتی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آئین نامه انضباطی دانشجویان مصوب ۶۴/۵/۱ و اصلاحات بعدی که در این آئین‌نامه، برای کسانی که مرتکب جرائم عمومی شده‌اند، مجازات‌هایی از قبیل اخراج از دانشگاه و محرومیت از تحصیل پیش‌بینی کرده است.

۲. ضوابط گزینش دانشجو، مصوب ۶۷/۳/۲۴ که در آن مقرراتی راجع به ممنوعیت ورود به دانشگاه‌ها، تعیین کرده است.

۳. مصوبه راجع به مصادیق عناد و فساد اخلاق، مصوب ۶۷/۳/۳۱.

۴. مقررات و ضوابط شبکه‌های اطلاع رسانی رایانه‌ای، مصوب ۸۰/۹/۱۲ که در آن موارد تخلفات رایانه‌ای جرم شناخته شده و برای مرتکبین آن مجازات‌هایی، از قبیل لغو پروانه کسب به طور موقت یا دائم پیش‌بینی کرده است. با توجه به آنچه گفتیم تا زمانی که صلاحیت انحصاری مجلس شورای اسلامی در زمینه وضع قوانین، از جمله قوانین کیفری، به رسمیت شناخته نشود و اقداماتی که منجر به تورم مراجع قانون‌گذاری شده است، اصلاح نگردد؛ امیدی به رعایت حقوق شهروندان، تقویت نظام قانونی کشور در حوزه‌های مختلف قضائی، تقنینی و اجرائی و تحقق اصلاحات یعنی اجرای دقیق و صحیح قانون اساسی بر اساس اصول حقوقی وجود نخواهد داشت.

۲.۲.۲. تورم قوانین کیفری: منتسکیو معتقد است، قانون‌گذار باید بدون دلیل، قوانین را نسخ نکند و قوانین بی‌فایده به تصویب نرساند. او می‌گوید: «قوانین بی‌فایده اثر قوانین مفید را از بین می‌برد و به طور کلی همواره باید متوجه بود که قانون اثر داشته باشد. برای رسیدن به این مقصود، قوانین باید با طبیعت و شالوده حکومت، اوضاع طبیعی کشور، مذهب و تمایلات اهالی کشور و ... متناسب باشد؛ به گونه‌ای که مردم عادی با وضع قانون، احساس مشقت نکنند. به عبارت دیگر، قانون باید آنچنان دارای ثبات و آمیخته به آداب و رسوم افراد جامعه گردد که مردم، آن را با رگ و پوست خویش، احساس کنند و برای آن تقدس قائل شوند» (منتسکیو، ۸۷۲: ۱۳۶۳).

تورم قوانین کیفری، به منزله عدم توجه به شاخص‌هایی است که منتسکیو برای یک قانون مفید بر شمرده است و در عین حال، ممکن است، توسط مرجع واحد قانون‌گذاری ایجاد شود و یا به دلیل تورم مراجع قانون‌گذاری حادث گردد.

بحث ما در این جا، تنها تورم قوانین کیفری، به دلیل تورم مراجع قانون‌گذاری نیست؛ که اگر تورم قوانین کیفری، در اثر اقدامات قوه قانون‌گذاری هم ایجاد شود، به همان اندازه مضر و غیرقابل توجیه است.

تورم قوانین کیفری، در این جا، به معنای تصویب بدون ضرورت مقررات کیفری و قطور کردن بی‌حد و حصر مجموعه قوانین کیفری و جرم‌انگاری‌های غیرضرور است که در عمل، موجب سردرگمی شهروندان و حتی قضات و مجریان عدالت کیفری می‌گردد. به همین دلیل منتسکیو معتقد است: «فساد یک جامعه بر دو قسم است: موقعی که توده، قوانین را مراعات نمی‌کند؛ این درد چاره‌پذیر است. دیگر آن که قوانین، توده را فاسد می‌کند که این درد درمان ندارد؛ زیرا درد ناشی از خود درمان است» (منتسکیو، ۲۰۰: ۱۳۶۳). اگر قوانین کیفری متعدد باشند، شهروندان، نمی‌توانند از همه آن‌ها اطاعت کنند و این امر، موجب نقض مقرراتی می‌شود که با ضمانت اجراهای شدید همراه است و در نتیجه، فرد را در مقابل جامعه قرار می‌دهد و اگر حکومت بخواهد، با همه متخلفان مبارزه کند؛ یا نمی‌تواند و یا منجر به تقابل (دولت - ملت) می‌شود که نتیجه‌ای جز فساد در بر نخواهد داشت. نتیجه تورم قوانین کیفری این است که افراد به نحو روزافزون، در مقابل دولت آسیب‌پذیرتر می‌شوند و در مقابل، عدم اعتماد و بی‌علاقگی ملت، نسبت به دولت، رو به فزونی می‌نهد و باعث بروز اعتراض‌های مدنی می‌گردد. در واقع، آنچه جامعه را از خطر جرائم حفظ می‌کند، تصویب مداوم و تورم عناوین کیفری نیست؛ بلکه به تعبیر بگنزیاً حتمی بودن کیفرهاست (بکاریا، ۳۱: ۱۲۸۰).

اگر افراد جامعه، به قطعی بودن اجرای کیفر باور کنند، اقدامات خود را کنترل می‌کنند؛ در حالی که با تورم قوانین کیفری و احتمال امکان فرار از مجازات، خاطیان، علاقمند به نقض هنجارهای اجتماعی می‌گردند.

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیش از ۲۷۰ فقره قانون کلی یا جزئی کیفری، از سوی مراجع مختلف قانون‌گذاری به تصویب رسیده است که اگر به این مجموعه، ۱۱۳ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور و مقررات کیفری، مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی را اضافه کنیم؛ عدد متناهی می‌شود که آشنایی با این قوانین حتی در توان متخصصان امور حقوقی نیست؛ تا چه رسد به شهروندان عادی. مهمترین قوانین کیفری مصوب پس از انقلاب اسلامی را می‌توان به نحو زیر دسته‌بندی کرد:

۱. بیست و چهار قانون مربوط به آیین دادرسی و سازمان قضائی که در این قوانین، در زمینه‌های مختلف، سیاست‌های متعارض اتخاذ شده است. از سیستم تعدد قاضی، به وحدت قاضی و سپس به تعدد قاضی، رسیده‌ایم. از حذف حق تجدید نظر خواهی به پذیرش آن، توسط مراجع مختلف رسیده‌ایم؛ به نحوی که اصل قطعیت احکام متزلزل شده است و هر حکمی الی‌الابد، به عناوین مختلف و از طریق مراجع متفاوت قابل اعتراض است.

۲. ده مورد قانون، راجع به جرائم انتخاباتی تصویب شده است که دو مورد آن، درباره انتخابات شوراهای اسلامی؛ دو مورد درباره انتخابات ریاست جمهوری؛ چهار مورد درباره انتخابات مجلس شورای اسلامی است. در این قوانین، برای جرائم مشابه، مجازات‌های متفاوت، در نظر گرفته شده است و موجب سردرگمی مجریان و قضات و نیز موجب تبعیض، علیه محکومان گردیده است.

۳. درباره مبارزه با مواد مخدر، ده مورد قانون کلی و جزئی و سه مورد آئین نامه تصویب و اجرا شده است؛ بدون آن که سیاست جنائی مشخصی، مورد نظر قرار گرفته باشد و ارزیابی مشخصی از قوانین به دست آمده باشد.

۴. از سال ۱۳۶۷ تاکنون، ۹ مورد قانون در زمینه تعزیرات حکومتی، غالباً توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام، به تصویب رسیده که اصولاً به دلیل آن که سازمان تعزیرات حکومتی، زیر مجموعه قوه مجریه است؛ با اصل استقلال قوه قضائیه و وظایف اختصاصی آن معارض بوده است.

۵. از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، ۱۱ مورد قانون در مورد پاکسازی و رسیدگی به تخلفات اداری، به مرحله اجرا در آمده است که غالباً شبیه یکدیگرند و دلیل واضحی برای تعدد این قوانین، ملاحظه نمی‌شود.

۶. پس از انقلاب اسلامی، مجموعه قانون مجازات اسلامی، در سال‌های ۶۰ و ۶۲ و سپس ۷۰ و ۷۵، دچار تغییرات اساسی گردیده است و متأسفانه به دلیل عدم جامع‌نگری، هنوز هم قوانین متفرقه کیفری فراوانی وجود دارد که در مواردی با قانون مجازات اسلامی به عنوان قانون مادر در تعارض قرار دارند؛ از آن جمله می‌توان، به قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح اشاره کرد؛ اگرچه خود آن نیز چندین بار، دچار تغییرات شده است و در حال حاضر هم به صورت آزمایشی اجرا می‌شود.

تعدد و تورم قوانین کیفری در بیست و چهار سال گذشته، امری عادی شده است و با بررسی آن‌ها، این سؤال بی‌پاسخ می‌ماند که چه ضرورتی در تصویب این همه قانون وجود داشته که عموماً قانون ناسخ یا قانون منسوخ تفاوت اساسی ندارد. موضوع مهمتر، بررسی محتوای قوانین و کیفی بودن آن‌هاست که امری جداگانه است و بررسی آن، به دقت و وقت بیشتری احتیاج دارد.

به تعبیر یکی از دانشمندان: «تهدیدهای کیفری، یعنی مجازات‌ها، در صورتی که وراى ظرفیت حافظه انسان متعدد و زیاد شوند، یکدیگر را خنثی کرده و در نهایت بی‌معنا می‌شوند» (کریستین لازرز، ۷۰: ۱۳۷۵).

درست است که رسالت و نقش آغازین حقوق جزا، جلب نظر و توجه شهروندان به ارزش‌های اساسی جامعه از طریق تهدید است؛ اما وقتی همه چیز معطوف به حقوق جزا شود و همه امور، مهم و اساسی جلوه داده شود؛ در واقع، شهروند همه چیز را به عنوان فرع و بنابراین پیش پا افتاده تلقی می‌کند و در نتیجه، ارزش مجازات‌ها کاهش پیدا



می‌کند (گسن، ۲۹۲: ۱۳۷۷). وقتی قوانین کیفری انبوه شدند، به حافظه سپردن همه آن‌ها حتی برای حقوق‌دانان، کار مشکلی می‌شود؛ تا چه رسد به عوام و از این رهگذر، قاعده حقوقی جهل به قانون، رافع مسؤولیت نیست؛ کم‌رنگ می‌شود و چه بسا، اجرای آن خلاف عدالت می‌گردد. از نظر روان‌شناسی نیز تورم قوانین کیفری و تعدد ممنوعیت‌ها انسان را، حریص بار می‌آورد. (الانسان حریص علی ما منع). وقتی روحیه جستجوگری انسان در اثر این غریزه، بیش از حد تقویت می‌شود، موجبات وقوع جرائم بیشتر فراهم می‌گردد؛ در حالی که برای جلوگیری از وقوع جرم، همواره نباید از طریق گسترش دامنه ممنوعیت‌ها استفاده کرد؛ زیرا ایجاد ممنوعیت به طور طبیعی، موجب اعتقاد قلبی انسان‌ها، به حرمت موضوع ممنوع شده، نمی‌گردد؛ ساترلند معتقد است: «یکی از ضعف‌های بزرگ روش‌های قضائی حاضر، تکیه مداوم بر تهدید به وسیله مجازات کردن برای جلب نظر مردم در احترام به قانون است؛ در حالی که هیچ‌گاه تاکنون، با تهدید و ارباب میسر نشده است که کسی قلباً وادار شود تا آنچه به زور به او تحمیل می‌شود، احترام بگذارد. بدیهی است که با آفریدن محیطی که به پدیده‌های موجود ارزش بدهد و بر قیمت و ارج آنچه جامعه دوست می‌دارد، افزون کند؛ به مراتب، برتر و مهمتر از تدوین قانونی است که شاید وجودش نافع نباشد» (مظلومان، ۷: ۱۳۵۶).

به طور کلی، تورم قوانین موجب می‌گردد، قانون‌گذار در نگارش قوانین دقت کافی مبذول نکند و کیفیت قوانین آسیب ببیند؛ چنانچه قوانین کیفری مصوب سال‌های اخیر، دچار این نقیصه گردیده‌اند و به لحاظ محتوایی، دارای ایرادهای اساسی، از جمله، عدم رعایت اصول نگارش قانون، غلط‌های املائی در نگارش قانون و ناکارآمد بودن قانون گردیده‌اند. آثار سه‌گانه یاد شده به طور طبیعی، در کیفیت آرای صادره توسط قضات هم مؤثر واقع می‌شود و بررسی این موضوع، مستلزم تحقیق جداگانه‌ای است و از فرصت ما خارج است.

**۲.۲.۳. تورم مراجع کیفری:** علاوه بر تورم مراجع قانون‌گذاری و تورم قوانین کیفری، یکی دیگر از دشواری‌های دامنگیر قوه قضائیه که موجب تعرض به حقوق شهروندی و عدم رعایت حقوق بشر گردیده است، تورم مراجع کیفری، به معنای تعدد مراجع صاحب حق در امور قضائی است که در عمل، موجب تزلزل در نظارت مراجع نظارتی، بر امور قضائی گردیده است.

به موجب اصل ۱۵۹ ق.ا. «مرجع رسیدگی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است».

لازمه تحقق عدالت کیفری در امور قضائی، آن است که تمرکز امور، به نحوی باشد که آحاد جامعه در صورت ارتکاب جرم مشابه، در یک نوع دادگاه و بر اساس یک قانون و با یک شیوه دادرسی، تعقیب، محاکمه و مجازات شوند. در حالی که در نظام قضائی فعلی ما، محاکم متعدد با آئین دادرسی متفاوت و حتی ضابطه خاص در جرم‌انگاری به جرائم افراد رسیدگی می‌کنند و به این لحاظ، تهافت آرا و تشتت نظرات قضات، مانع تحقق عدالت کیفری گردیده است و حقوق ابتدایی آحاد جامعه را، نقض می‌کند. این مشکل تا آن جا پیش رفته که بعضی از مراجع خارج از حیطه اقتدار قوه قضائیه، به امور کیفری رسیدگی می‌کنند؛ در حالی که صریح اصول قانون اساسی به ویژه، اصل ۳۶ چنین اجازه‌ای را به هیچ مرجع و نهاد دیگری، جز قوه قضائیه، آن هم بر اساس قانون نداده است.

**۱.۲.۳.۱. تعدد مراجع کیفری داخل در قلمرو قوه قضائیه:** مراجع قضائی که در قلمرو قوه قضائیه، به موجب

قانون، صالح به رسیدگی به جرائم هستند؛ دو دسته‌اند: مراجع عمومی و مراجع اختصاصی.

**۱.۲.۳.۱.۱. مراجع عمومی:** بر اساس مقررات موجود، مراجع عمومی عبارتند از محاکم عمومی موضوع قانون

تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحات بعدی.

#### الف. دادگاه‌های عمومی بدوی:

تاریخچه تشکیل این محاکم و تحولاتی که در این خصوص ایجاد شده است، از فرصت این تحقیق خارج است. تنها نکته قابل توجه این که به رغم حذف دادسرا با ادعای سرعت در رسیدگی و حذف اطلاع دادرسی، به لحاظ مشکلات

عديه‌ای که در عمل ایجاد شد، در سال ۱۳۸۱، تشکیل دادسراها در دستور کار قوه قضائیه قرار گرفت و قانون یاد شده اصلاح گردید. هر چند این تغییرات به لحاظ تفکیک مراحل تعقیب و محاکمه از هم مفید است؛ لیکن به هیچ وجه، تضمین کننده عدالت کیفری برای آحاد جامعه ما نخواهد بود. زیرا مقامات تعقیب و محاکمه، منتسب به یک قوه هستند و نمی‌توانند، استقلال واقعی و بی‌طرفی حقیقی، نسبت به طرفین دعوا داشته باشند. در حالی که استقلال قاضی اقتضا دارد، مقامات دادسرا، توسط دولت که مسؤول حفظ امنیت و آسایش در جامعه است، نصب شوند و بتوانند، به عنوان مدعی‌العموم، مرتکبان جرائم را تعقیب کنند و قاضی منصوب قوه قضائیه، با بی‌طرفی و استقلال تام، بین مقامات دادسرا و متهم قضاوت عادلانه کند که دستیابی به این امر مهم، با انتصاب مقامات دادسرا و قضات محاکم، از جانب یک قوه غیرممکن است. برای رسیدن به این هدف، جز اصلاح مقررات راجع به این موضوع، راه‌حل دیگری متصور نیست.

### ب. دادگاه‌های تجدید نظر

به موجب ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۷۳) و ماده ۲۳۳ ق. آ. د. ک. (۱۳۷۸)، به منظور تجدید نظر در آراء محاکم عمومی و انقلاب در مرکز استان، دادگاه تجدید نظر، مرکب از یک نفر رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود. این مقرر به موجب قانون اصلاح قانون یاد شده، مصوب ۱۳۸۱، دچار تغییراتی شده است اگر چه نفس وجود دادگاه تجدید نظر، حفظ شده است.

### ج. دیوان عالی کشور

هر چند به موجب اصل ۱۶۱ ق. ا. و وظیفه اصلی دیوان عالی کشور، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی است؛ لیکن بر اساس قوانین موجود، از جمله ماده ۲۳۳ ق. آ. د. ک. آراء بدوی در مورد جرائمی که مجازات آن‌ها اعدام، رجم، قطع عضو، قصاص نفس و عضو، حبس بیش از ۱۰ سال و مصادره اموال باشد، در دیوان عالی کشور قابل اعتراض و تجدید نظرخواهی است. به نظر می‌رسد، تقلیل شأن دیوان عالی کشور از یک نهاد نظارتی به یک مرجع تجدید نظر، خلاف قانون اساسی و مصالح عالی کشور باشد.

۱. ۲. ۳. ۲. مراجع اختصاصی: مراجع اختصاصی که در قوانین جاری صلاحیت دخالت در امور قضائی دارند، عبارتند از:

### الف. دادگاه انقلاب اسلامی

صرف‌نظر از تاریخچه تشکیل دادگاه‌های انقلاب اسلامی، به موجب ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، صلاحیت دادگاه انقلاب شامل امور زیر می‌شود:

۱. کلیه جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی و یا «افساد فی‌الارض».
۲. توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری.
۳. توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب مؤسسات، به منظور مقابله با نظام.
۴. جاسوسی به نفع اجانب.
۵. کلیه جرائم مربوطه به مواد مخدر و قاچاق.
۶. دعای مربوط به اصل ۴۹ ق. ا.

### ب. محاکم نظامی

به موجب اصل ۱۷۲ ق. ا. «برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی، اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی، مطابق قانون تشکیل می‌گردد... دادستانی و دادگاه‌های نظامی، بخشی از قوه قضائیه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند».

با توجه به اصل یاد شده، قانون دادرسی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، در سال ۱۳۶۴، به تصویب رسید و

در راستای آن قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح در سال ۷۱، برای مدت ده سال، به طور آزمایشی تصویب شد که در سال ۱۳۸۲ با اصلاحاتی به تصویب نهایی رسید.

### ج. دادگاه ویژه

در دوره ریاست سابق قوه قضائیه، نهاد جدیدی به نام (قاضی ویژه) در سیستم قضائی ایران ابداع شد. به این نحو که برای رسیدگی به پرونده‌هایی که به لحاظ سیاسی دارای اهمیت ویژه‌ای بود، قاضی خاصی به عنوان قاضی مستقر در دفتر رئیس قوه قضائیه منصوب می‌شد. این سنت بعد از آن نیز ادامه یافت. از جمله مواردی که می‌توان به آن اشاره کرد، این است:

۱. پیگیری پرونده شکایت مذاکره‌کننده با مقامات انگلیسی، از یکی از شخصیت‌های سیاسی، به عنوان افترا و اشاعه اکاذیب؛

۲. قاضی ویژه رسیدگی به ترور سعید حجاریان؛

۳. قاضی ویژه رسیدگی به امور عشایر؛

در صورتی که رئیس قوه قضائیه، حق ارجاع پرونده را ندارد و این موضوع، از اختیارات رئیس حوزه قضائی صالح یا معاون اوست. ارجاع پرونده به یک قاضی ویژه، موجب نقض قواعد راجع به صلاحیت که از قواعد آمره است، می‌شود و در نهایت، با اصل قانونی بودن دادرسی (اصل ۳۶ ق.ا.) مخالفت دارد.

۲.۲.۲. تعدد مراجع کیفری خارج از قلمرو قوه قضائیه: با توجه به اصل ۱۵۹ ق.ا، تشکیل هر مرجع قضائی خارج از قلمرو قوه قضائیه و بدون حکم قانون مصوب مجلس شورای اسلامی، نقض قانون اساسی و مغایر با اصول شناخته شده دادرسی عادلانه است؛ ولی در کشور ما، نه تنها این موضوع مصداق خارجی پیدا کرده است؛ بلکه تعداد این مراجع نیز متعدد و در حوزه‌های مختلف قرار گرفته است. از جمله این مراجع می‌توان، به موارد زیر اشاره کرد:

۱. دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت؛

۲. سازمان تعزیرات حکومتی؛

۳. افسران راهنمایی و رانندگی؛

۴. کمیسیون تعزیرات امور گندم و آرد و نان؛

۵. اداره کشف قاچاق (ماده ۲ قانون اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز ۱۳۷۴)؛

۶. کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری؛

۷. کمیسیون امنیت اجتماعی (لایحه قانونی حفظ امنیت اجتماعی ۱۳۳۵/۱۲/۲۲)؛

عمده بر موارد فوق مراجع شبه قضائیه دیگری تحت عنوان مراجع انتظامی در بخش‌های مختلف وجود دارد، این

مراجع نیز دو گونه‌اند:

۱. مراجع انتظامی دولتی:

۱. هیأت رسیدگی به تخلفات اداری کارمندان دولت؛

۲. هیأت رسیدگی به تخلفات انتظامی اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها؛

۳. فرماندهان نظامی (ماده ۱۰۱ قانون ارتش)؛

۴. کمیته انضباطی دانشجویان؛

۵. کمیسیون راهبردی شورای عالی اطلاع رسانی استان‌ها به استناد مصوبه ۸۰/۹/۱۲ شورای عالی انقلاب

فرهنگی؛

۲. مراجع انتظامی وابسته به جامعه مدنی:

۱. هیأت انتظامی رسیدگی به تخلفات پزشکان؛
  ۲. هیأت انتظامی رسیدگی به تخلفات دامپزشکان؛
  ۳. شورای انتظامی مهندسان ساختمان؛
  ۴. دادسرا و دادگاه انتظامی وکلای دادگستری؛
  ۵. دادسرا و دادگاه انتظامی کارشناسان رسمی دادگستری؛
- آنچه به عنوان منابع بحران مورد اشاره قرار گرفت، به طور طبیعی، آثار و عوارضی دارند و در شکل‌های مختلف ظاهر می‌شود و فرایند دادرسی کیفری را، دچار اختلال می‌کند و مانع تحقق عدالت کیفری در سطح کلان جامعه می‌گردد و بحران عدالت کیفری را محقق می‌سازد. ما در بخش دوم مقاله، به بررسی مهمترین آثار بحران یاد شده می‌پردازیم تا مورد توجه متولیان امر قرار گیرد.

### ۳. آثار بحران

#### ۳.۱. افزایش جرم

وجود امنیت در یک جامعه، مهمترین و اساسی‌ترین عامل تضمین رشد و توسعه پایدار و مطلوب است و جرم، مهمترین دشمن امنیت اجتماعی است و افزایش آن، رابطه منفی با امنیت دارد. افزایش جرائم، به دو معناست؛ اول، افزایش جرم انگاری. دوم، افزایش بزهکاری.

۳.۱.۱. افزایش جرم‌انگاری: جرم‌انگاری، یا جرم اعلام کردن رفتارهای مخل نظم عمومی یا مغایر با هنجارهای اجتماعی، فرایندی است که در آن، قوه قانون‌گذاری با ملاحظه یک سری معیارهای واقعی، رفتارهای جدیدی را به عنوان جرم اعلام و برای مرتکب آن مجازات پیش‌بینی می‌کند. در این فرایند، قوه قانون‌گذاری باید معیارهای واقعی خود را، فراتر از سلیقه‌های محدود گروه‌های مختلف اجتماعی و بر اساس هنجارهای اساسی جامعه تدوین کند؛ به نحوی که دامنه این قوانین بر اثر فشار افکار عمومی چنان گسترده نشود که موجب افزایش غیرواقعی جرائم گردد؛ زیرا تدوین قوانین کیفری، باید آخرین راه‌حل و نه اولین راه‌حل، پیشگیری از وقوع جرم و مبارزه با بزهکاری باشد. مبارزه واقعی با پدیده بزهکاری، به معنای جرم‌انگاری در هر حوزه اجتماعی و انسانی نیست؛ بلکه می‌توان با وضع قوانین دیگر که بدون هرگونه جرم‌انگاری است، جلو پدیده‌های زشت اجتماعی و نقض هنجارهای اساسی جامعه را سد کرد. به رغم آنچه گفتیم، بررسی عملکرد قانون‌گذار ایران، ظرف ۲۴ سال گذشته، حاکی از آن است که تصویب قوانین کیفری همیشه به عنوان بهترین و ساده‌ترین راه‌حل مبارزه با بزهکاری و کجروی‌های اجتماعی شناخته شده است. تعیین بیش از ۱۲۰۰ عنوان مجرمانه در قوانین کیفری، دلیل غیرقابل ردی در این خصوص است (آزمایش، ۳۱: ۱۳۸۰). در حالی که انریکوفری معتقد بود: «برای دفاع اجتماعی در مقابل ارتکاب جرم و برای اعتلای سطح اخلاق توده‌ها، کوچکترین پیشرفت در زمینه تحولات پیشگیری اجتماعی (تحولات عمومی و تحولات پیشگیری فردی) صد بار بیشتر از انتشار مجموعه‌های قوانین جزایی ارزش دارد» (کی‌نیا، ۱۳۰۶: ۱۳۴۵). جرم‌انگاری‌های نامتناسب و غیرواقعی، نه تنها راه‌حل مؤثر برای مبارزه با بزهکاری نیست؛ بلکه موجب خلق کجروی‌های جدید نیز می‌گردد و قانون‌گذار را، به طور مستمر، ناچار به جرم‌انگاری در قلمرو همان موضوع می‌کند. برای نمونه، جرم‌انگاری در زمینه خرید و فروش مواد مخدر، موجب پدید آمدن باندهای مخوف تهیه و توزیع مواد مخدر می‌شود و با افزایش قیمت مواد مخدر، معتادان معمولی را نیز به سوی ارتکاب سرقت سوق می‌دهد. اظهارات یکی از مقامات مبارزه با مواد مخدر، به این شرح است: «طالبان تریاک را در مزرعه به قیمت کیلویی حدود ۴۰ هزار تومان می‌فروشد، در حالی که قیمت آن در تهران حدود کیلویی ۴۰۰ هزار تومان است. طالبان سالانه پنج هزار تن تریاک تولید می‌کند که قیمت آن ۲۰۰ میلیارد تومان می‌شود. در حالی که ما سالیانه چندین برابر آن را صرف مبارزه با مواد مخدر می‌کنیم. بنابراین، برای مبارزه با مواد مخدر باید سود حاصل از

قاچاق را کم کنیم. ما باید تریاک را از طالبان خریداری کنیم و آن را در اختیار دیگر کشورها بگذاریم. به این ترتیب تا زمانی که سود سازمان‌های مافیایی قاچاق مواد مخدر را پایین نیاوریم، نمی‌توانیم در این کار موفق باشیم. ما علی‌رغم صرف هزینه‌های سنگین در این راه، هیچ توفیقی کسب نکرده‌ایم. اگر هم تریاک تولید شده، توسط طالبان را خریداری کنیم و حتی آتش بزنیم؛ به نفع ماست تا کاری که الان انجام می‌دهیم « (روزنامه همبستگی، ۱۰: ۱۳۷۹)، سخن بالا مؤید فرایند مورد اشاره در زمینه تکرار و تسلسل جرم‌انگاری است.

جرم‌انگاری در زمینه استعمال مواد مخدر هم سرنوشت مشابهی دارد؛ زیرا در نتیجه آن، معتادان که نمی‌توانند، در انظار عمومی مواد مخدر استعمال کنند، در محیط‌های خلوت و دور از انظار مأموران، با استفاده از سرنگ‌های آلوده، اقدام به این کار می‌کنند و موجب انتقال و توسعه بیماری خانمانسوز ایدز می‌شوند (استفن برون، ۴۷۱: ۱۹۹۶). همچنین جرم‌انگاری سقط جنین، موجب گران شدن دستمزد پزشکان، انجام عمل سقط جنین در مکان‌های غیربهداشتی که در مواردی، موجب مرگ مادر و ناهنجاری‌های دیگر می‌شود و به لحاظ طبع این‌گونه اقدامات و فقدان شاکای خصوصی، تعقیب کیفری هم صورت نمی‌گیرد. گزارش‌هایی که در این زمینه منتشر شده، تکان‌دهنده و دردآور است.

بنابراین، جرم‌انگاری باید اصولی و به قاعده باشد؛ همانند استفاده از دارو توسط بیمار که باید به میزان و مرتبه معین باشد. همان‌طور که استفاده بی‌حد و حصر از دارو زیان‌آور است، استفاده بی‌اندازه از فرایند جرم‌انگاری نیز نتیجه معکوس دارد. جرم‌شناسان طرفدار « نظریه برچسب زنی » معتقدند: « به محض این که شخص دارای برچسب مجرمانه شد، سعی در انطباق و هماهنگ کردن اعمال خود با آن بر چسب نموده و با علاقه بیشتری برای ارتکاب جرائم دیگر وسوسه می‌شود. این هزینه بالقوه را، باید قبل از جرم‌انگاری هر عملی (به ویژه در مورد جرائم کوچک) به وضوح در نظر داشت. آنگاه که به شخصی بر چسب مجرم زده شود، از ارتکاب جرم کوچک تا جرم بزرگ گام کوتاهی خواهد بود » (کلارکسون، ۱۷۴: ۱۹۹۲). بر اساس نظریه بالا، باید سعی شود، با محدود کردن قوانین کیفری، به افراد کمتری انگ مجرمانه بخورد؛ زیرا فردی که بر چسب انحرافی به او زده می‌شود، متمایل به رفتاری می‌گردد که جامعه به او برچسب زده است. افراط این نظریه تا بدانجاست که می‌گویند: « رفتار مجرمانه رفتاری است که دیگران به آن چنین برچسبی را الصاق کنند » (لاری سیگل، ۲۲۰: ۲۰۰۰). مطابق نظریه برچسب زنی، تورم قوانین کیفری، از دو جهت، برای جامعه مضر است. از طرفی هر چه قوانین کیفری فراوان‌تر شود، به افراد بیشتری انگ بزهکاری وارد می‌شود؛ از طرف دیگر کسانی که برچسب بزهکاری دریافت نکرده‌اند، مجبورند هرچه بیشتر با شک و تردید در جامعه زندگی کنند و این پدیده سم مهلکی برای جامعه نوپاست. به همین دلیل، فلاسفه یونان معتقد بودند که افول یک نظام سیاسی، به دلیل تورم قوانین است. این فلاسفه، همواره، مشوق قوانین طبیعی بودند و اعتقاد داشتند سادگی قوانین منشأ حیات نظام‌های سیاسی است (نجفی ابرند آبادی، تقریرات، ۷۷: ۱۳۷۶).

به هر حال، عوامل متعددی از جمله، وقوع انقلاب، پدیده‌های اقتصادی و پیشرفت‌های صنعتی و فن‌آوری، ممکن است، موجب جرم‌انگاری‌های جدید شود و کسی منکر این ضرورت نیست؛ آنچه مهم است، اکتفا به قدر متیقن و حد ضرورت است و اگر از این حد فراتر رویم، موجب می‌شود چسباندن نشان مجرمانه به افراد، حالت عادی به خود گیرد و انتظاری که از اهداف جرم‌انگاری در ارباب عمومی و فردی وجود دارد، حاصل نشود. این مشکل مورد توجه مسؤولان قضائی هم قرار گرفته است؛ از جمله، رئیس قوه قضائیه می‌گوید: « نظام قضائی و حقوقی ما طوری تدوین شده است که برای بسیاری از دعاوی حقوقی ما مجازات‌های کیفری صادر می‌شود » (روزنامه آفتاب، ۲: ۱۳۸۱).

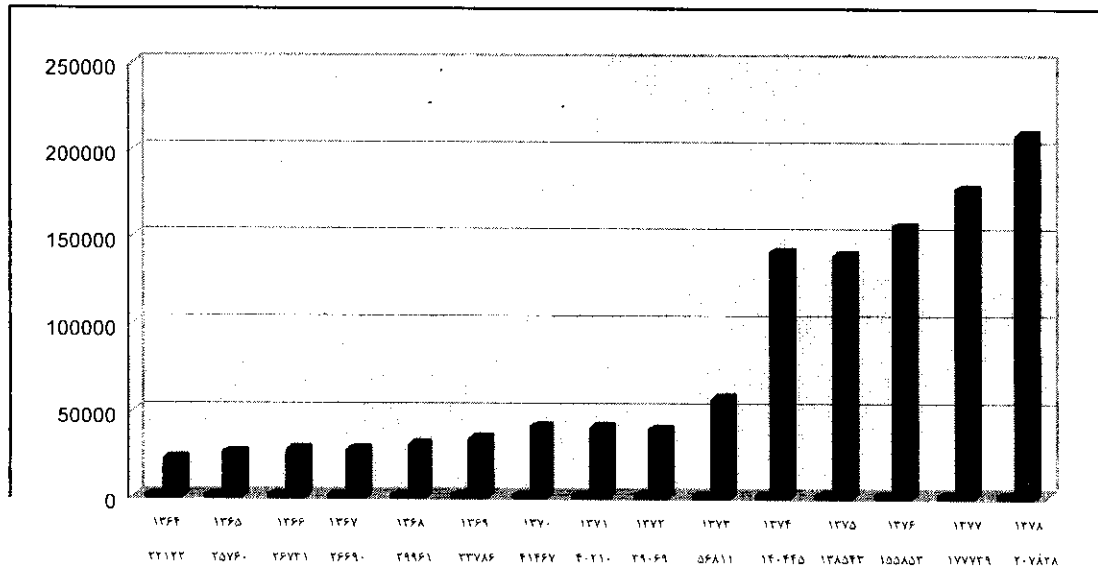
۲.۱.۳. افزایش بزهکاری: بحران در قوه قضائیه، نه تنها موجب افزایش غیرمنطقی عنوان‌های مجرمانه از طریق جرم‌انگاری در زمینه‌هایی که نیاز به برخورد کیفری ندارند، شده است؛ بلکه ظرف سال‌های پس از انقلاب اسلامی، باعث افزایش کمی نرخ بزهکاری، به طور تصاعدی گردیده است. این نکته قابل توجه است که علل و عوامل افزایش نرخ

بزهکاری متعدد و در مواردی خارج از حیطه اقتدار قوه قضائیه است؛ اما نداشتن سیاست جنایی مشخص، از جانب این قوه که خود نوعی بحران است، از عوامل مؤثر در این رشد بوده است.

نقش سیاست‌های کلان این قوه، عدم توجه به جذب نیروهای کارآمد و شایسته و سیاست‌هایی که موجب دفع نیروهای متخصص و کارآمد از این قوه شده است، فعال نبودن دادگاه انتظامی قضات در برخورد با تخلفاتی که صورت گرفته و می‌گیرد، در افزایش نرخ بزهکاری مؤثر بوده‌اند. البته عوامل دیگری که خارج از حیطه اقتدار قوه قضائیه هستند، چون بیکاری، فقر، فساد در دستگاه‌های اداری، شیوع پدیده زشت رشوه و امثال اینها نیز وجود دارند که در افزایش نرخ بزهکاری مؤثر بوده‌اند و فعلاً از بحث ما خارج است. از طرف دیگر، دارندگان اطلاعات و آمار جرائم با توجیحات امنیتی از ارائه دقیق آمار خودداری می‌کنند؛ در حالی که انتشار اطلاعات یاد شده، منافاتی با منابع و امنیت ملی کشور ندارد. وجود جرم و مجرم در هر کشوری واقعیتی غیرقابل انکار است و هیچ کشوری، نمی‌تواند ادعا کند میزان ارتکاب جرم را به صفر رسانده است. مطلع نبودن کارشناسان و حتی عموم مردم، از میزان بزهکاری در کشور، به معنای امن بودن جامعه نیست و بی‌خبر نگاه داشتن مردم، سبب افزایش احساس امنیت در آنان نخواهد شد. برعکس عدم تعیین دقیق میزان جرائم در کشور، منجر به توجه همراه با پذیرش شایعات می‌شود و به رسانه‌ها فرصت می‌دهد تا با بزرگ‌نمایی جرائم یا وارونه جلوه دادن آن‌ها تصویری ناامن از جامعه به مردم ارائه دهند (مجله امنیت، ۳: ۱۳۷۹). با این وجود، آمارهای نیمه رسمی، حکایت از افزایش نرخ بزهکاری دارد. نایب رئیس کمیسیون قضائی مجلس شورای اسلامی می‌گوید: در ایران ۱۵ هزار زندانی و ۱۰ هزار متواری مرتکب صدور چک پرداخت نشده وجود دارد (روزنامه نوروز، ۱۳۸۱). مسوول یک نهاد فرهنگی می‌گوید: «در سال ۷۸ منکرات در سطح شهر تهران بیش از ۳۶۵ درصد و خودکشی ۱۰۹ درصد افزایش داشته است. روزانه ۵ هزار تن مواد مخدر در تهران مصرف می‌شود... سن فحشا در سال ۷۷ به ۲۰ سال رسیده که این سن در سال ۷۶ رقم ۲۷ را به خود اختصاص داده بود» (روزنامه بهار، ۱۳۷۹). دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر می‌گوید: «در سال‌های اخیر حدود ۳۰۷ هزار نفر در سطح کشور، در ارتباط با اعتیاد دستگیر شده‌اند و فقط در سال ۷۸، میزان ۲۶۳ تن مواد مخدر کشف شده است که این بیشترین رقم در جهان را نشان می‌دهد. سن ابتلای به اعتیاد از ۳۷ سال به ۲۲ سال رسیده است» (روزنامه همشهری، ۱۳۷۹). خبرها، حاکی از آن است که ورودی‌های کانون اصلاح و تربیت، در سال ۷۸، نسبت به ۲۰ سال گذشته، ۳۰ برابر شده است (روزنامه ایران، ۱۵۹۲). مرکز آمار ایران آمار بسیار نگران‌کننده‌ای در مورد جرائم ارائه داده است که جدول‌های مربوط، در زیر آورده می‌شود:

برونده‌های مختومه در مراجع قضائی عمومی جمهوری اسلامی ایران<sup>۵</sup>

سال	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸
قتل عمد	۱۲۲۱	۱۲۵۶	۱۴۰۹	۱۵۷۰	۲۵۶۰	۲۱۸۳	۱۸۶۳	۲۰۳۱	۲۰۹۹	۲۱۰۴	۲۹۹۰	۳۴۳۱	۳۲۲۷	۳۶۷۰	۳۹۸۶
ایراد ضرب و جرح	۴۵۳۶۱	۴۷۴۰۳	۵۰۱۲۲	۵۲۲۳۶	۶۴۶۰۳	۷۴۰۹۳	۷۵۷۱۷	۷۴۹۸۵	۷۸۸۳۱	۱۰۸۳۳۱	۲۳۶۵۲۴	۲۳۶۸۴۵	۲۷۴۴۰۳	۲۹۲۱۵۵	۳۱۰۵۸۷
اعمال منافی عفت	۱۶۴۶۶	۱۷۴۰۰	۲۰۹۷۴	۲۰۶۱۹	۲۳۴۶۴	۲۵۳۸۶	۲۵۸۰۲	۲۸۲۸۴	۲۹۵۸۸	۳۴۳۹۰	۴۵۶۴۳	۵۸۲۳۱	۶۰۶۳۸	۶۴۵۳۲	۶۶۶۶۷
اختلاس، ارتشاء و جعل	۸۹۶۶	۱۶۰۰۷	۱۸۷۱۱	۱۹۲۹۴	۱۶۶۴۶	۱۹۲۱۷	۲۱۷۲۴	۲۴۷۷۰	۲۸۵۲۷	۳۸۶۸۱	۸۵۴۱۲	۱۰۲۶۶۱	۱۲۷۱۲۴	۱۴۱۳۴۴	۱۶۳۶۶۷
سرقت	۲۲۱۲۲	۲۵۷۶۰	۲۶۷۳۱	۲۶۶۹۰	۲۹۹۶۱	۳۳۷۸۶	۴۱۴۶۷	۴۰۲۰۱	۳۹۰۶۹	۵۶۸۱۱	۱۴۰۴۴۵	۱۳۸۵۴۳	۱۵۵۸۵۳	۱۷۷۷۳۹	۲۰۷۸۲۸
صدور چک پرداخت نشدنی	۱۹۰۵۶	۲۷۱۳۵	۳۲۲۲۵	۳۵۰۱۹	۴۹۸۷۷	۵۷۲۸۵	۶۶۰۰۹	۸۵۶۹۵	۱۱۸۳۰۸	۱۵۵۵۰۵	۲۷۳۳۰۱	۳۳۹۲۰۷	۴۰۹۳۷۶	۴۴۵۰۳۰	۴۸۱۶۷۷



از عوامل مؤثر بر افزایش بزهکاری و جمعیت کیفری می‌توان به جرم‌انگاری‌های جدید، به دلیل تغییر در موضوعات سیاسی، اقتصادی، اسلامی کردن نظام کیفری و تقلیل سن مسؤلیت کیفری، پیشرفت صنعتی و پیچیده شدن روابط اجتماعی، جنگ و تحریم اقتصادی، اشاره کرد.

### ۳.۲. انسداد و وقفه در فرآیند کیفری

در زمینه کند شدن و وقفه مجموعه فرآیند کیفری، اعم از تعقیب و تحقیق و دادرسی، هیچ شکی وجود ندارد. بهترین دلیل اثبات این ادعا، اظهارنظر رئیس قوه قضائیه است که آن را مخروبه نامید (روزنامه ایران، ۱۳۷۹). در جمع مسؤولان قوه گفت: «تراکم پرونده‌ها، کثرت مراجعان، مشکلات زندان، مشکلات ضابطان، مشکلات بازداشتگاه‌ها، مشکلات نیروی انتظامی و نابسامانی‌های گوناگونی که در این رابطه وجود دارد، وقتی انسان در مجموع کل این‌ها را مقابل چشم خودش قرار می‌دهد، می‌بیند که از نظر کلی و کلان، بسیار، وضع قضائی عقب افتاده است. هم از نظر روش‌ها و ابزار کار و کیفیت کار و نرم‌افزارهایی که به کار می‌رود بسیار عقب هستیم و هم از نظر کمیت، مشکلات بسیار فراوانی داریم که مشخص است قابل مقایسه با کشورهای پیشرفته نیست. از کشورهای جهان سوم هم از بیشتر آن‌ها شاید عقب‌تر باشیم» (مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۳۵: ۱۳۸۰). وی در جای دیگری می‌گوید: «مشکلات مردم در مراجعه به دادگستری‌ها حل نشده است. وضع قضائی کشور عقب افتاده است. طولانی شدن یک پرونده طلاق تا ۲۰ سال قابل تحمل نیست ... زنی آنگاه که قاضی جواب او را نمی‌دهد، ۶ یا ۷ بار سرش را به میز دادگاهی می‌کوبد. آیا به این می‌گویید دادگاه خانواده؟ آیا دادگاه اسلامی یعنی این که مردم در مراجعه به آن دیوانه شوند سر به دیوار بکوبند؟ بروید مجتمع‌های قضائی را ببینید، آنگاه متوجه می‌شوید که در آن جا، چه خبر است. دستگاهی که خودش باید حق و عدالت را پیدا کند، اگر تحت تأثیر دیگران قرار بگیرد و رشوه بگیرد، وای به حال این دستگاه» (مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۳۶: ۱۳۸۰). بحران قوه قضائیه تا بدانجاست که وی مسؤولان اجرایی قوه قضائیه را مرده شورانی می‌داند که از بس مرده دیده‌اند و در جرایم غلتیده‌اند، چیزی در آن‌ها اثر نمی‌کند (مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۳۶: ۱۳۸۰).

عوامل مؤثر در ایجاد انسداد و وقفه دادرسی‌های کیفری، دو دسته‌اند: اول، عوامل بیرونی؛ از جمله افزایش صور مختلف بزهکاری که نتیجه فعالیت نهادهای مسؤول، از جمله قوه قضائیه را، در مبارزه با بزهکاران، به حداقل رسانده است. صدور روزانه بیش از ۶ هزار حکم و مختومه شدن بیش از سه میلیون و پانصد هزار پرونده در سال ۱۳۷۷ (سالنامه مرکز آمار ایران، ۵۳۱: ۱۳۷۷). تشکیل یک میلیون و سیصد هزار پرونده در دادگستری تهران در سال ۱۳۷۹،

افزایش هر ساله ۱۰ تا ۱۵ درصد پرونده‌های ورودی به مراجع قضائی (روزنامه همبستگی، ۱۳۸۰). مؤید تراکم پرونده‌ها، در مراجع قضائی و انسداد و وقفه در فرایند کیفری است. دوم، عوامل درونی که مربوط به مسؤولان قضائی و ضابطان و یا قوانین کیفری است.

در حال حاضر، قوانین کیفری، از جمله قانون آئین دادرسی کیفری و قوانین ماهوی راجع به مجازات‌ها، پاسخگوی نیازهای واقعی جامعه ایران نیست و آموزش دست‌اندرکاران امر قضا اعم از ضابطان، قضات و سایر کارکنان که به نحوی در اداره امور قضائی نقش ایفا می‌کنند، مبتنی بر نیازهای جامعه امروز ما نیست. قضات دادگاه‌ها از بار تخصصی لازم در مواجهه با اقسام دعاوی و انواع آن، تهی به نظر می‌رسند و علتش این است که دادگستری، راه طولانی بین‌گزینش تا مسند قضا را کوتاه گرفته است و در این فاصله کوتاه، فرصت آن که همه چیز به داوطلبان تصدی قضا آموخته شود، وجود ندارد (مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۲۹-۲۸: ۱۳۷۸). اصلاح عجلولانه قوانین، بدون توجه به نیازها و واقعیت‌ها و تنها با اراده سیاسی مسؤولان قضائی، افزون بر این که بحران عمیقی را در ساختار نیمه‌جان قوه قضائیه ایجاد کرده، مراجعه‌کنندگان این قوه را نیز سردرگم کرده است. این تغییرات، خصوصاً در قوانین شکلی با هیچ منطق حقوقی سازگار نیست. در عدلیه کنونی جریان کارها، با قرار و قاعده بیگانه است، یعنی بیشتر می‌توان گفت که جوینار عدلیه بستر خود را در حال حرکت است که می‌سازد؛ بی‌آن که از پیش طرحی مناسب را برای آن تعبیه و تدارک دیده باشند (مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۲۹-۲۸: ۱۳۷۸). اهمیت قوانین شکلی تا آن جاست که ماریوپاگانو<sup>۴</sup> حقوقدان برجسته ایتالیایی می‌گوید: «چنانچه به کشوری ناشناخته گام نهید و مشتاق اطلاع از حدود و ثغور حساسیت از آزادی‌های مدنی باشید، به قانون آئین دادرسی کیفری آن مراجعه کنید» (آشوری، ۱۷۱: ۱۳۷۶). ادغام پلیس قضائی، حذف دادسرا و فقدان نهاد مدافع حقوق جامعه، اطاله دادرسی و فقدان تخصص در دادگاه‌ها، استفاده از قضات بی‌تجربه در رسیدگی به جرائم مهم که آثار ملی و بین‌المللی دارد،<sup>۵</sup> توسعه نانوشته اختیارات قضات در زمینه بازداشت موقت و عدم برخورد جدی دادگاه انتظامی قضات با تخلف قضاتی که در این زمینه بدون رعایت مقررات، مبادرت به صدور قرار بازداشت موقت می‌کنند، از بین رفتن اصل قطعیت احکام به دلیل وجود زمینه‌های متعدد تجدید نظر در احکام، عدم رعایت اصول متقن حقوق کیفری از جمله اصل قانونی بودن جرم و مجازات و دادرسی و سرانجام عدم تناسب تأمین‌های صادره از طرق قضات و نیز عدم تناسب مجازات‌های بعضی از محکومان با جرائم ارتكابی از مشکلاتی است که در ایجاد وقفه در فرایند عدالت کیفری و در نتیجه ایجاد بحران در نظام عدالت کیفری تأثیر بسیار داشته‌اند و بررسی هر کدام از این پدیده‌ها، احتیاج به تحقیق مستقلی دارد.

#### ۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بررسی وضعیت موجود قوه قضائیه، به لحاظ کمی و کیفی، نشان‌دهنده وجود بحران در فرایند تحقق عدالت کیفری است. عوامل اصلی این بحران، عبارتند از: خارج شدن از نهادهای نظارتی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، تعدد مراجع قانون‌گذاری؛ تعدد مراجع قضائی و خارج بودن بخشی از آن‌ها از حیطه اقتدار قوه قضائیه؛ تورم قوانین کیفری که فی‌نفسه موجب تورم کیفری و افزایش جرم و جمعیت کیفری و در نهایت انسداد و وقفه در فرایند کیفری گردیده‌اند؛ به نحوی که تحقق عدالت کیفری که کارکرد مهم قوه قضائیه و در رأس اهداف آن است، با مانع مواجه شده است.

صدور احکامی که با مبانی حقوقی و شرعی سازگار نیست، ضعف نهادهای نظارتی قوه قضائیه، از جمله دادگاه انتظامی قضات، مصادیق بارز نقض عدالت کیفری است. راه کار خروج از این بحران، به طور اجمال، به شرح زیر است:

۱. محقق ساختن اصل حاکمیت قانون و از جمله الزام به اجرای تعهدات بین‌المللی، از جمله، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که با توجه به ماده ۹ قانون مدنی، به منزله قانون



داخلی محسوب می‌شوند.

۲. تلاش در جهت تعمیم فرهنگ قانون پذیری و قانونمداری، در آحاد جامعه و قبل از همه، در بین مدیران ارشد نظام و کسانی که روش و منش آن‌ها، می‌تواند، الگوی عمل دیگران باشد؛ همراه با رعایت اصل تساهل و تسامح و اصل سهله و سمحه و اغماض از تخلف‌های ناچیز و موردی که دلالتی بر سوء سریره افراد ندارد.

۳. اصلاح سیاست‌های کلی نظام در زمینه‌های فرهنگی سیاسی اقتصادی و اجتماعی و تحول آن‌ها، در جهت انطباق با نیازهای جامعه با ملاحظه واقعیت‌های اجتماعی موجود، به نحوی که مقررات کیفری و جرم‌انگاری و اعمال مجازات به عنوان آخرین راه‌حل، آن هم در حد ضرورت، به کار گرفته شود. باید هر آنچه تاکنون در این زمینه، دست و دل باز، در جهت توسعه دامنه و مصادیق جرائم و در نتیجه، تورم جمعیت کیفری، قدم برداشته‌ایم، مورد بازنگری قرار گیرد و با پیش‌بینی راه‌حل‌های جایگزین و متناسب، مانع غلبه صیغه ضمانت اجراها، به سمت کیفر و مجازات شد و قضازدایی و کیفرزدایی منطقی، اعمال شود. مهمترین سیاست کلی نظام در حوزه قوه قضائیه، در خصوص استقلال قاضی است که باید مشخص شود، مأموریت دستگاه قضائی و قضات، برای حفظ اقتدار حاکمیت است یا تأمین آزادی‌های مشروع افراد جامعه در حدود قانون اساسی و تأمین امنیت آحاد جامعه و تحقق عدالت کیفری؟ اتخاذ هر یک از سیاست‌های کلی مورد اشاره، راه کارهای عملی مشخصی را به دنبال خواهد داشت و تا زمانی که سیاست کلی تعیین نشود، بحث از راه کارها غیرمفید است. تعیین جهت توسعه قضائی هم بستگی، به پاسخ دادن به سؤال بالا دارد.

۴. به منظور ساماندهی به سیاست جنایی در حوزه‌های مختلف آن، لازم است، یک ستاد کاری متشکل از حقوق‌دانان، علما، جامعه شناسان، اقتصاددانان و سایر متخصصین علوم اجتماعی زیر نظر رئیس قوه مجریه، به عنوان شخص دوم مملکت و با همکاری رئیس قوه قضائیه تشکیل شود و راه کارهای مناسب، در زمینه تدوین یک سیاست جنایی جامع و کارآمد را، مورد بررسی قرار دهند و پیشنهادات آن‌ها به طور واقعی، در دستور کار قوای سه‌گانه قرار گیرد و هر یک از قوا، به اقتضای وظایف خود، راه کارهای پیشنهادی را اجرایی و عملیاتی کنند. این سیاست باید مشتمل بر راه کارهای مناسب در جهت کیفیت نحوه قانون‌گذاری، اجرای قوانین شکلی و ماهوی کیفری متناسب توسط مراجع قضائی به منظور توسعه و گسترش عدالت کیفری و تحقق آرمان‌های پیش‌بینی شده در اصل ۱۵۶ قانون اساسی باشد.

## یادداشت‌ها

### 1. Edgard Morin

۲. البته آمار پرونده‌های مختومه به معنای آمار واقعی وقوع جرم نیست، اما اگر میزان سایر عواملی که در مختومه شدن پرونده‌ها مؤثرند در هر دو سال مورد مقایسه ثابت فرض کنیم، افزایش وقوع جرم از آمار یاد شده دریافت می‌شود.

### 3. Mario Pagano

۴. آمار مربوط به پرونده‌های مختومه دادگاه‌های نظامی، ویژه روحانیت، و انقلاب موجود نیست.

۵. مرکز آمار ایران، سالنامه آماری ۱۳۶۷؛ ۲۷۰؛ سالنامه آماری ۱۳۶۹؛ ۲۰۸؛ سالنامه آماری ۱۳۷۱؛ ۲۲۸؛ سالنامه آماری ۱۳۷۳؛ ۴۴۶؛ سالنامه آماری ۱۳۷۵؛ ۲۱۰ و سالنامه آماری ۱۳۷۷؛ ۵۳۲؛ آمار مربوط به سال ۱۳۷۸ از مجله دادگستر، شماره ۴۴، ۱۳۷۹؛ ۳۴ نقل شده است.

## منابع

## الف. فارسی

- آخوندی، محمود. (۱۳۷۹). **آئین دادرسی کیفری**، تهران: انتشارات اشراق.
- آزمایش، علی. (۱۳۸۰). زندان، مجازات شکست خورده. **مجله حقوق و اجتماع**، ۲۲-۲۱، ۳۱.
- آشوری، محمد. (۱۳۷۶). **عدالت کیفری**، تهران: انتشارات گنج دانش.
- ارسطو. (۱۳۵۸). **سیاست**، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- امام خمینی، روح‌اله. (۱۳۵۷). **صحیفه نور**، مؤسسه نشر آثار امام (ره)، ج: ۲۱، چاپ اول.
- بکاریا. (۱۳۸۰). **جرایم و مجازات‌ها**، ترجمه محمدعلی اردبیلی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- حبیبزاده، محمدجعفر و محقق داماد، مصطفی. (۱۳۷۴). جایگاه اصل قانونی بودن جرم و مجازات در حقوق ایران، **مجله دانشگاه شاهد**، ۱۰-۹، ۲۰.
- روزنامه آفتاب، ش ۸۷۷، مورخ ۸۱/۱۱/۲۶، ۲.
- روزنامه آفتاب، ش ۹۰۳، مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۶، ۲.
- روزنامه ایران، ش ۱۵۹۲، آمار و مصاحبه.
- روزنامه ایران، مورخ ۷۹/۱۲/۱.
- روزنامه بهار، مورخ ۷۹/۴/۱۵.
- روزنامه بهار، مورخ ۷۹/۴/۲۳.
- روزنامه بهار، مورخ ۱۳۷۹/۳/۹.
- روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۱۸۹، مورخ ۶۵/۱۰/۱۱.
- روزنامه نوروز، مورخ ۸۱/۳/۱۱.
- روزنامه نوروز، مورخ ۸۱/۲/۱۴.
- روزنامه نوروز، مورخ ۸۰/۸/۱۷.
- روزنامه همبستگی، مورخ ۷۹/۷/۲۴، ۱۰.
- روزنامه همبستگی، مورخ ۸۰/۲/۲۰.
- روزنامه همشهری، مورخ ۷۹/۹/۷.
- سالنامه مرکز آمار ایران، (۱۳۷۷)، ۵۳۱.
- سوادکوهی، سام. (۱۳۸۰). بحثی پیرامون قدرت اجرائی آیین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های قوه قضائیه، **مجله حقوقی و قضائی دادگستری**، ۳۵، ۴۱-۴۶.
- شیخ‌الاسلامی، عباس. (۱۳۷۹). **سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران و انگلستان در قلمرو جرایم مطبوعاتی**، پایان نامه دوره دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- کاظمی، سیدعلی‌اصغر. (۱۳۶۶). **مدیریت بحران‌های بین‌المللی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کی‌نیا، مهدی. (۱۳۴۵). **علوم جنایی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- (گزارش). (۱۳۷۶). امنیت، میزگرد مشارکت مردم در تأمین امنیت عمومی، اصلاح و تربیت، شماره ۲۷.
- (گزارش). اصلاح و تربیت، (۱۳۷۸). ۵۹.
- (گزارش). حقوق و اجتماع، ۱۱، ۲۶.
- (گزارش). حقوق و اجتماع، ۲۲-۲۱، ۳۱.
- (گزارش). نگاهی به عملکرد قوه قضائیه، حقوق و اجتماع، ۱، ۱، ۳۲.
- گسن، ریموند. (۱۳۷۷). بحران سیاست‌های جنایی کشورهای غربی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۰، ۲۹۲-۲۷۸.
- لازرژ، کریستین. (۱۳۷۵). سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: نشر یلدا.
- مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، (۱۳۵۵، ۱۳۷۵).
- مظلومان، رضا. (۱۳۵۶). کلیات جرم‌شناسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- منتسکیو. (۱۳۶۳). روح‌القوانین، ترجمه علی‌اکبر مهدی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مهرپور، حسین. (۱۳۷۱). مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه قانونی آن، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۰، ۳۳.
- مهرپور، حسین. (۱۳۷۱). مجموعه نظریات شورای نگهبان، تهران: انتشارات کیهان.
- مهرپور، حسین. (۱۳۷۲). دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی، تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۷۶). تقریرات درس جرم‌شناسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- هاشمی، محمد. (۱۳۷۵). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: انتشارات مجتمع آموزش عالی قم.
- یادداشت سردبیر، (۱۳۷۸). مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۲۹-۲۸، ۳.
- یادداشت سردبیر، (۱۳۷۹). امنیت، ۱۳-۱۴، ۳.
- یادداشت سردبیر، (۱۳۸۰). مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۲۵، ۱۸۴.
- یادداشت سردبیر، (۱۳۸۰). مجله حقوقی و قضائی دادگستری، ۳۶، ۹-۶.

## ب. انگلیسی

- Clarkson, E. M. W. (1992). **Understanding Criminal Law**, London: Fontana Paperbacks.
- Larry Siegel and Joseph Senna. (2000). **Juvenile Delinquency Theory, Practice and Law**, 7th. Ed. New York: Wadsworth Publishing Co.
- Stephen, E. Brown, Finn Aage Esbensen & Gillbert Geis. (1996). **Criminology**, London: Anderson Publishing Co.